



امiralat-e-daneshgah-e-shahrud

۱۶۰۲

واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی

(عبری . آرامی . کلدانی)

همراه با

اعلام ایرانی

نوشته

شهرام هدایت

واژه‌های ایرانی درنوشته‌های باستانی



امثال و آنگاه‌های تهران

شماره ۱۶۰۲

شماره مسلسل ۱۹۸۱

تهران ۱۳۹۰ شاهنشاهی

واژه‌های ایرانی در نوشه‌های باستانی

(عبری - آرامی - کلدانی)

همراه با

اعلام ایرانی

نوشته

شهرام هدایت

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و مصحافی این کتاب در شهریور ماه ۱۳۹۶ شاهنشاهی
 در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به بایان رسید
 کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها : ۱۸۰ ریال

به مادرم

و با یاد سُونی که سخت زود پژمرد

به نام خد او ند جان و خرد

آنچه در این نوشتار از دیدتان خواهد گذشت، نتیجه‌ی پژوهشی است در زمینه‌ی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی درسی و نه نوشته‌ی کهن به زبانهای عبری، آرامی - کلدانی - که مجموعه کتابهای "توراه"، "نوی بیم را شوئم"، "نوی بیم آخرینم" و "کتوویم" نوشته‌های دینی یهود - را می‌سازند.

ره یابی این واژه‌ها بدین نوشه‌ها، نشانه‌یی است از پیوندی که میان ایرانیان کهن و اقوام سامی همسایه‌شان به ویژه یهود می‌بوده.

درباره‌ی این پیوند، به دشواری می‌توان سخن گفت، چرا که آن خود یکی از تاریکی‌های تاریخ یا بهتر گفته شود پیش از تاریخ است.

سرحلقه‌ی این زنجیر چیست؟ هیچ نمی‌دانیم. آیا می‌توان افسانه‌هایی را که در تاریخ‌های اسلامی ایران آمده درست و استوار پنداشت و با حقیقت دمساز شمرد؟ افسانه‌هایی را که کوروش - شاه بزرگ هخامنشی - را از مادری یهودی می‌دانند و سبب دلبتگی اش به یهود و رهاندن آنان از اسارت را، سفارش مادری یا دست کم بنایه‌پیوند خاندانی می‌گویند، افسانه‌هایی را که ریشه‌ی سنت ازدواج با زنان یهودی را که در میان هخامنشیان رایج می‌بوده (چون ازدواج خشایارشا با استر)، ازدواج پدرکوروش با دختری یهودی "اشین" نام (فارس‌نامه این بلخی ص ۴۴) یا "استر" نام (مجمل التواریخ و القصص ص ۲۱۲ و ۲۱۴) می‌شمارند؟ (۱)

و یاماً باید که این همه را به یکباره رها کرد و به افسانه‌های یونانی روی آورد؛ هر چه هست در دوره‌ی تاریخی همه چیز با پیدایی کوروش - شهریار بزرگ هخامنشی - و نجات بخشی یهودان اسیر به بابل آغاز می‌شود که از آن پس سرزمین یهود، بخشی از شاهنشاهی هخامنشی می‌گردد و یهودان، فرمانبردار شاهان ایرانی می‌شوند.

در مورد نقش کوروش در اساطیر و افسانه‌های دینی یهود سخن بسیار گفته و نوشته شده (۲) می‌دانیم که کوروش - این بزرگ‌مرد تاریخ، این آخرین شاه پیامبر فرهنگ ایران، که مبنای شواهدی چند می‌توان او را یکی از آن کسان که به باور ایرانیان کهن بر سر هزاره پدید می‌آیند، شمرد (۳۱) - مسیح و منجی دین یهود خوانده شده.

آنچنان که از باستان‌شناسی نوشته‌های دینی و بررسی پژوهندگان تاریخ و

فرهنگ یهود بر می‌آید، دین یهود از پس رهایی یهودان از اسارت بابل بود که شکل گرفت و فرهنگی مدون یافت.

"ویل دورانت" در تاریخ تمدن می‌گوید: "تاریخ یهوداست که سازنده‌ی این قوم به شمار می‌رود، نه اینکه یهودیان تاریخ خود را ساخته باشند." (۴)

واین اسارت در بابل و رهایی به دست کوروش و بازگشت به سرزمین خویش است که تاریخ ملت یهود را می‌سازد و فرهنگ یهود را پایه‌ی گذارد.

پیداست که نقش کوروش - شاهنشاه بزرگ ایران - و از بی او فرهنگ و ادب کهن ایران، در این میان، بس گسترده‌ی بوده.

نکته‌یی که در این زمینه تاکنون کمتر گفته یا نوشته شده، آنست که با به دیده داشتن کهنه‌ی نوشته‌های دینی یهود، بنابر آنچه باستانشناسی باز می‌نماید و نه آنچه یهود خود بر آن باور می‌دارند (و پس از این بدان اشارت خواهد رفت)، کوروش نه تنها مسیح قوم یهود که به راستی آغازگر این اندیشه و باور در میان یهود است، این باور و پندار (پیدایی مسیح خداوند، منجی) از پس کوروش است که در میان یهود دیده‌می‌شود.

بد نیست گفته آید که در نوشته‌های دینی یهود از چهار کس به نام "مسیح خداوند" یاد شده که این چهار کوروش، شاول، سلیمان (۵) و مسیح و منجی نامشخص آینده که به آخر زمان ظهور خواهد کرد، هستند. (۶)

هرچه هست به دیده‌ی من پدیده‌ی این اندیشه و باور و نخستین مسیح قوم یهود، کوروش شاه بزرگ ایران است.

نکته‌ی دیگری که شایسته‌ی اشارت است و به گمان من تاکنون گفته یا نوشته نشده اینست که در "تلמוד" - از آنجا که به دوران تلمودی ایمان و اعتقاد به اعداد و حروف و اعداد حروف . . . سخت رایج و پر رونق می‌بوده، آیات "تَنَحَّ" (توراه - نیوی ییم - کتوویم) از این دید نیز مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته - واژه‌ی عبری "ماشیح" (مسیح) دگرگون شده و به هم ریخته‌ی واژه‌های "یشم" و "حی" (به معنای "نام، زنده") (نام جاوید) شمرده شده بدین شکل کوروش - شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ایران‌زمین - یکی از جاودانان اساطیری قوم یهود می‌شود. (ای بسا که ایمان به بودن جاودانان نیز خود از باور ایرانیان کهن و افسانه‌های ایرانی در این زمینه، مایه گرفته باشد.)

به هررو، از بی کوروش و به هنگام شاهی جانشینانش کمبوچیه، داریوش، خشاپارشا اردشیر . . . تا هجوم اسکندر، پیوند ایرانیان با یهود که دیگر جزیی از مردم شاهنشاهی ایران به شمار می‌رفتند استوارتر و گسترده‌تر شد و از آن پس نیز

نشانه هایی گونه گون از این پیوند را در تاریخ و فرهنگ هر دو قوم می توان دید. در مورد نوشته هایی که در این نوشتار مورد پژوهش قرار گرفته اند چندان نمی توان سخن گفت، چرا که نه از نویسنده یا نویسنده کان آنها خبری هست و نه از تاریخ نگارش آنها و جای این نگارش، نشانی. گواینکه در این زمینه بیش از پنجاه هزار کتاب نوشته شده ولی راستی را که هیچیک از آنچه در این زمینه آمده، نمی توان استوار پنداشت، نه آنچه را که بر پایه ی باورهای سنتی یهود و تاریخ افسانه بی آنان است و نه حتی آنچه را که کشفیات باستانشناسی بازنموده است.

آنقدر در این زمینه سخن بسیار است که گزیدن یکی از آن همه و باور داشتن آن، چندان واقع بینانه نتواند بود.

یهود پیشینه اسفرار خمسه "توراه" را به نزدیک هزار و سیصد سال پیش از مسیح می برد و کتابهای پس از آن را به سالهایی بعد تا سده های هفتم و ششم و ... باستانشناسی این پیشینه را ببستر افسانه می بیند و برآنست که بسیاری از نوشته هایی که به دیده ی یهودکهن شمرده می شوند، از بسیاری دیگر نوشته های به ظاهر نو، نوترند.

کهن ترین نوشته بی که باستانشناسی از آن سخن می گوید باب های ۱ تا ۳۹ کتاب اشعیای نبی است که به سال ۷۱۰ پیش از میلاد نوشته شده، کتابهای ارمیا، داوران سمویل، پادشاهان و ... به سده های هفتم، ششم و پنجم و نوشته هایی چون کتاب امثال سلیمان و ... به قرن های سوم و دوم پدید آمده اند. خود اسفرار خمسه "توراه" نیز به تدریج میان سده های پنجم تا سوم پیش از میلاد شکل گرفته است. (۷) ناگفته بپیدا است که بسیاری از چیزهایی که در این نوشته ها آمده به زمانهایی بس دورتر وابسته اند حتی به هزاره های دوم و سوم چرا که بسیاری از آن افسانه ها به اسطوره های بابلی و سومری و ... ره می بردند وای بسا که نوشته هایی از این افسانه ها به گوشه بی وجود می داشته، زمانی که به آنها اشاره شد، هنگام شکل گرفتن و مدون شدن این افسانه ها با نوشته هاست.

به هر حال می توان پیدایی این نوشته ها را در فاصله میان سده های هشتم تا سوم پیش از میلاد دانست.

بررسی واژه های آریائی و اعلام ایرانی، در این نوشته ها، گذشته از آن که بیانکر ره یابی فرهنگ و ادب کهن ایران در فرهنگ یهود است و روشنگر بسیاری از تاریکی های تاریخی و فرهنگی هر دو ملت، می تواند در زمینه ی باز نمودن هنگام نوشته شدن یا گرد آمدن این نوشته ها نیز سودمند افتند.

چگونگی حروف و حرکات واژه های آریایی به ویژه اسامی خاص ایرانی در این نوشته ها اهمیتی فراوان می دارد، چراکه می تواند نکته های بسیاری را در زمینه زبانهای باستانی ایران و قوانین آنها روشن سازد. نگارنده ای این نوشتار، برآن آرزو می بود که به نام پیشگفتاری بر این پژوهش - همراه با سخن از چگونگی ره یابی این واژه ها و افسانه ها و اسطوره های ایرانی به آن نوشته ها و بررسی تازه بی درباره ای اسطوره شناسی تطبیقی ایرانیان کهن و یهود، سخنی در این زمینه نیز داشته باشد.

اما درینگ که در این روز ها - از بدحادثه - توان این کار را در خود نمی بیند و به ناچار برآن امید می ماند که به فرصتی دیگر بدین مهم پردازد و از نتایج بدست آمده از پژوهشها چندین ساله اش در این مقوله، سخن بدارد.

اما یکی دو نکته از چگونگی پژوهش:

نخست تمامی این سی و نه نوشته، واژه به واژه بررسی شده، واژه هایی که به دیده‌ی نویسنده آریایی می بوده گزیده شده، مورد بحث قرار گرفته اند.

برای برگرداندن این واژه های خط لاتین، از آنجاکه شیوه های رایج برگرداندن حروف و صدای خط و زبان عبری چندان درست و کامل نمی بود، و مثلا "بیش از چند صدای اصلی را نمی توانست نمایاند، و از دیگر سو یا تنها می توانست حرف حرف واژه ها و یا تلفظ آنها را نشان دهد، نویسنده برآن شد تاشیوه بی تازه براین کار بسازد. شیوه بی که حرف حرف واژه ها "Transliteration" همراه با تلفظ دقیق آنها "Transcription" یکجا نموده شود.

دانشمندان و پژوهندگان زبان و فرهنگ عبری که در این زمینه مورد مشورت نویسنده قرار گرفته اند، همه، این شیوه را کامل ترین و درست ترین شیوه‌ی برگرداندن حروف و صدای خط و زبان عبری گفته اند، اگر چه این نویسنده نمی داندتا چه حد از این سخن ها را می باید تعارف پنداشت و تا چه حد را واقعیت. نیازمند یادآوری است که این شیوه تنها در مورد واژه های عبری و آرامی به کار رفته، در مورد دیگر زبانهای باستانی، از شیوه های رایج میان ایرانشناسان بهره گرفته شده.

در پایان سزاست تا از مددیاران و عزیزانی که نویسنده، در این پنجمالی که به این پژوهش سرگرم می بوده، بارها از مهرشان برخوردار شده، از دانششان سود جسته، یاد شود.

راستی راکه حتی واژه بی در این نوشته، به کاغذ ننشسته، مگر آنکه یاری و

به نام خداوند جان و خرد

آنچه در این نوشتار از دیدتان خواهد گذشت، نتیجه‌ی پژوهشی است در زمینه‌ی واژه‌های آریایی و اعلام ایرانی درسی و نه نوشته‌ی کهن به زبانهای عبری، آرامی - کلدانی - که مجموعه کتابهای "توراه"، "نوی بیم را شوئیم"، "نوی بیم آخرینیم" و "کتوویم" نوشته‌های دینی یهود - را می‌سازند.

ره یابی این واژه‌ها بدین نوشته‌ها، نشانه‌ی است از بیوندی که میان ایرانیان کهن و اقوام سامی همسایه شان به ویژه یهود می‌بوده.

در باره‌ی این پیوند، به دشواری می‌توان سخن گفت، چرا که آن خود یکی از تاریکی‌های تاریخ یا بهتر گفته شود پیش از تاریخ است.

سرحلقه‌ی این زنجیر چیست؟ هیچ نمی‌دانیم. آیا می‌توان افسانه‌هایی را که در تاریخ‌های اسلامی ایران آمده درست و استوار پنداشت و با حقیقت دمساز شمرد؟ افسانه‌هایی را که کوروش - شاه بزرگ هخامنشی - را از مادری یهودی می‌دانند و سبب دلبتگی اش به یهود و رهاندن آنان از اسارت را، سفارش مادر یا دست کم بنایه پیوند خاندانی می‌گویند، افسانه‌هایی را که ریشه‌ی سنت ازدواج با زنان یهودی را که در میان هخامنشیان رایج می‌بوده (چون ازدواج خسایارشا با استر)، ازدواج پدر کوروش با دختری یهودی "اشین" نام (فارسنامه ابن بلخی ص ۴۴) یا "استر" نام (مجمل التواریخ و القصص ص ۲۱۳ و ۲۱۴) می‌شمارند؟ (۱)

و یاماً باید که این همه رابه یکباره رها کرد و به افسانه‌های یونانی روی آورد؟ هر چه هست در دوره‌ی تاریخی همه چیز با پیدایی کوروش - شهریار بزرگ هخامنشی - و نجات بخشی یهودان اسیر به بابل آغاز می‌شود که از آن پس سرزمین یهود، بخشی از شاهنشاهی هخامنشی می‌گردد و یهودان، فرمانبردار شاهان ایرانی می‌شوند.

در مورد نقش کوروش در اساطیر و افسانه‌های دینی یهود سخن بسیار گفته و نوشته شده (۲) می‌دانیم که کوروش - این بزرگمرد تاریخ، این آخرین شاه پیامبر فرهنگ ایران، که با نا به شواهدی چند می‌توان او را یکی از آن کسان که به باور ایرانیان کهن بر سر هزاره پدید می‌آیند، شمرد (۳) - مسیح و منجی دین یهود خوانده شده.

آنچنان که از باستان‌شناسی نوشته‌های دینی و بررسی پژوهندگان تاریخ و

فرهنگ یهود بر می آید، دین یهود از پس رهایی یهودان از اسارت بابل بود که شکل گرفت و فرهنگی مدون یافت.

"ویل دورانت" در تاریخ تمدن می گوید: "تاریخ یهوداست که سازنده‌ی این قوم به شمار می‌رود، نه اینکه یهودیان تاریخ خود را ساخته باشند." (۴) واين اسارت در بابل و رهایی به دست کوروش و بازگشت به سرزمین خویش است که تاریخ ملت یهود را می‌سازد و فرهنگ یهود را پایه می‌گذارد. پیداست که نقش کوروش - شاهنشاه بزرگ ایران - و از بی او فرهنگ و ادب کهن ایران، در این میان، بس گسترده می‌بوده.

نکته بی که در این زمینه تاکنون کمتر گفته یا نوشته شده، آنست که با به دیده داشتن کهنه نوشه‌های دینی یهود، بنابر آنچه باستان‌شناسی باز می‌نماید و نه آنچه یهود خود بر آن باور می‌دارند (و پس از این بدان اشارت خواهد رفت)، کوروش نه تنها مسیح قوم یهود که به راستی آغازگر این اندیشه و باور در میان یهود است. این باور و پندار (پیدایی مسیح خداوند، منجی) از پس کوروش است که در میان یهود دیده می‌شود. بد نیست گفته آید که در نوشه‌های دینی یهود از چهار کس به نام "مسیح خداوند" یاد شده که این چهار کوروش، شاول، سلیمان (۵) و مسیح و منجی نامشخص آینده که به آخر زمان ظهر خواهد کرد، هستند. (۶)

هرچه هست به دیده من پیدید آرنده‌ی این اندیشه و باور و نخستین مسیح قوم یهود، کوروش شاه بزرگ ایران است.

نکته‌ی دیگری که شایسته‌ی اشارت است و به گمان من تاکنون گفته یا نوشته نشده اینست که در "تلמוד" - از آنجا که به دوران تلمودی ایمان و اعتقاد به اعداد و حروف - و اعداد حروف سخت رایج و پر رونق می‌بوده، آیات "تَنَحَّ" (توراه - نوی بیم - کننویم) از این دید نیز مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته - واژه‌ی عبری "ماشیح" (مسیح) دگرگون شده و به هم ریخته‌ی واژه‌های "شِم" و "حَی" (به معنای "نام، زنده") (نام جاود) شمرده شده بدین شکل کوروش - شاه شاهان، شاه ایران‌زمین - یکی از جاودانان اساطیری قوم یهود می‌شود. (ای بسا که ایمان به بودن جاودانان نیز خود از باور ایرانیان کهن و افسانه‌های ایرانی در این زمینه، مایه گرفته باشد.)

به هررو، از بی کوروش و به هنگام شاهی جانشینانش کمبوجیه، داریوش، خشاپارشا اردشیر و . . . تا هجوم اسکندر، پیوند ایرانیان با یهود که دیگر جزئی از مردم شاهنشاهی ایران به شمار می‌رفتند استوارتر و گسترده‌تر شد و از آن پس نیز

نشانه هایی گونه گون از این پیوند را در تاریخ و فرهنگ هر دو قوم می توان دید . در مورد نوشته هایی که در این نوشتار مورد پژوهش قرار گرفته اند چندان نمی توان سخن گفت ، چرا که نه از نویسنده یا نویسنده ای آنها خبری هست و نه از تاریخ نگارش آنها و جای این نگارش ، نشانی . گواینکه در این زمینه بیش از پنجاه هزار کتاب نوشته شده ولی راستی را که هیچیک از آنچه در این زمینه آمده ، نمی توان استوار پنداشت ، نه آنچه را که بر پایه ی باورهای سنتی یهود و تاریخ افسانه بی آنان است و نه حتی آنچه را که کشفیات باستانشناسی بازنموده است .

آنقدر در این زمینه سخن بسیار است که گزیدن یکی از آن همه و باور داشتن آن ، چندان واقع بینانه نتواند بود .

یهود پیشینه ای اسفرار خمسه " توراه " را به نزدیک هزار و سیصد سال پیش از مسیح می برد و کتابهای پس از آن را به سالهای بعد تا سده های هفتم و ششم و باستانشناسی این پیشینه را بیشتر افسانه می بیند و برآنست که بسیاری از نوشته هایی که به دیده ی یهود کهن شمرده می شوند ، از بسیاری دیگر نوشته های به ظاهر نو ، نوتند .

کهن ترین نوشته بی که باستانشناسی از آن سخن می گوید باب های ۱ تا ۳۹ کتاب اشعیای نبی است که به سال ۲۱۰ پیش از میلاد نوشته شده ، کتابهای ارمیا ، داوران سمویل ، پادشاهان و به سده های هفتم ، ششم و پنجم و نوشته هایی چون کتاب امثال سلیمان و به قرن های سوم و دوم پدید آمده اند . خود اسفرار خمسه " توراه " نیز به تدریج میان سده های پنجم تا سوم پیش از میلاد شکل گرفته است . (۷) ناگفته پیداست که بسیاری از چیزهایی که در این نوشته ها آمده به زمانهایی بس دورتر و استهاند حتی به هزاره های دوم و سوم چرا که بسیاری از آن افسانه ها به اسطوره های بابلی و سومری و ... ره می بردند وای بسا که نوشته هایی از این افسانه ها به گوشه بی وجود می داشته ، زمانی که به آنها اشاره شد ، هنگام شکل گرفتن و مدون شدن این افسانه ها پا نوشته هاست .

به هر حال می توان پیدایی این نوشته ها را در فاصله میان سده های هشتم تا سوم پیش از میلاد دانست .

بررسی واژه های آریائی و اعلام ایرانی ، در این نوشته ها ، گذشته از آن که بیانگر ره یابی فرهنگ و ادب کهن ایران در فرهنگ یهود است و روشنگر بسیاری از تاریکی های تاریخی و فرهنگی هر دو ملت ، می تواند در زمینه ی باز نمودن هنگام نوشته شدن یا کرد آمدن این نوشته ها نیز سودمند افتند .

چگونگی حروف و حرکات واژه‌های آریایی به ویژه اسامی خاص ایرانی در این نوشتۀ اهمیتی فراوان می‌دارد، چراکه می‌تواند نکته‌های بسیاری را در زمینه‌ی زبانهای باستانی ایران و قوانین آنها روش سازد. نگارنده‌ی این نوشتار، برآن آرزو می‌بود که به نام پیشگفتاری براین پژوهش – همراه با سخن از چگونگی ره‌یابی این واژه‌ها و افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی به آن نوشتۀ‌ها و بررسی تازه‌یی درباره‌ی اسطوره‌شناسی تطبیقی ایرانیان کهن و یهود، سخنی در این زمینه نیز داشته باشد.

اما دریغ که در این روز‌ها – از بدحادثه – توان این کار را در خود نمی‌بیند و به ناچار برآن امید می‌ماند که به فرصتی دیگر بدین مهم پردازد و از نتایج بدست آمده از پژوهش‌های چندین ساله اش در این مقوله، سخن بدارد.

اما یکی دو نکته از چگونگی پژوهش:

نخست تمامی این سی و نه نوشتۀ، واژه به واژه بررسی شده، واژه‌هایی که به دیده‌ی نویسنده‌آریایی می‌بوده گزیده شده، مورد بحث قرار گرفته‌اند.

برای برگرداندن این واژه‌های خط لاتین، ازانجاکه شیوه‌های رایج برگرداندن حروف و صدای خط و زبان عبری چندان درست و کامل نمی‌بود، و مثلاً "بیش از چند صدای اصلی را نمی‌توانست نمایاند، و از دیگر سویاً تنها می‌توانست حرف حرف واژه‌ها و یا تلفظ آنها را نشان دهد، نویسنده‌ی برآن شد تاشیوه‌یی تازه براین کار بسازد. شیوه‌یی که حرف حرف واژه‌ها "Transliteration" همراه با تلفظ دقیق آنها "Transcription" "یکجا نموده شود.

دانشمندان و پژوهندگان زبان و فرهنگ عبری که در این زمینه مورد مشورت نویسنده قرار گرفته‌اند، همه، این شیوه را کامل ترین و درست ترین شیوه‌ی برگرداندن حروف و صدای خط و زبان عبری گفته‌اند، اگر چه این نویسنده نمی‌داندتا چه حد از این سخن‌ها را می‌باید تعارف پنداشت و تا چه حد را واقعیت. نیازمند یادآوری است که این شیوه تنها در مورد واژه‌های عبری و آرامی به کار رفته، در مورد دیگر زبانهای باستانی، از شیوه‌های رایج میان ایرانشناسان بهره‌گرفته شده.

در پایان سراست تا از مددیاران و عزیزانی که نویسنده، در این پنجمسالی که به این پژوهش سرگرم می‌بوده، بارها از مهرشان برخوردار شده، از دانششان سود جسته، یاد شود.

راستی راکه حتی واژه‌یی در این نوشتۀ، به کاغذ نشسته، مگر آنکه یاری و

راهنمایی عزیزی را به همراه می‌داشته است. اگر چه نام بردن از یک‌ایک آنان و سپاس گویی جداجدا به ایشان، بر این نویسنده بایاست، اما از بیم فراموش شدن نامی از آن میان، از این کار در می‌گذرد و یکجا سپاسمندی و شکر خود را به پیشگاهشان نثار می‌کند و برایشان آرزوی بهروزی و کامکاری می‌دارد. (۸)

جا دارد تا سخن، به نام عزیز استاد دکتر بهرام فره وشی که به این نویسنده و این نوشتار، به دیده‌ی محبت نگریستند و به انتشار این پژوهش، همت و دلbastگی فراوان نشان دادند، به انجام آید.

شهرام هدایت

(۱) ن. ک به فارسی‌نامه این بلخی ص ۴۴، مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹، کتاب العبر... ابن خلدون ج ۲ ص ۱۶۲، روضة الصفا ج ۱ احوال بهمن، حبیب السیر چاپ خیام ج ۱ ص ۱۳۶ و

(۲) گذشته از مطالبی که در بیشتر تاریخها در این زمینه آمده مقالات تحقیقی ویژه‌ای نیز نوشته شده چون مقاله‌ی استاد باستانی پاریزی در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب کوروش کبیر به قلم مولانا ابوالکلام آزاد. مقاله‌ی پژوهش دویاش با نام بزرگواری شاهنشاهان ایران در تاریخ قوم یهود. مقاله‌ی آمنون ننصر با نام کوروش در روایات یهود ایران. مقاله‌ی ترازکیانه زه با نام کوروش آزادی بخش اسراییل بر مبنای منابع تورات. مقاله‌ی ه. تدمیر با نام کوروش کبیر فاتح بابل. مقاله‌ی جرج کامرون با نام کوروش اول و بابل. و

(۳) پژوهش‌های این نگارنده در مورد اسطوره‌های زندگی کوروش او را به چنین باوری ره نموده است، گویا پژوهنده‌ی گرامی آقای دکتر مهرداد بهار نیز در این زمینه سخن‌هایی می‌دارند.

(۴) ویل دورانت، تاریخ تمدن کتاب اول مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن بخش اول ترجمه‌ی احمد آرام ۱۳۳۷ تهران.

(۵) در نوشته‌های دینی یهود، اشاراتی به مسیح بودن داود نیز رفته است ولی این اشاره‌ها کنایه‌هایی از مسیح بودن سلیمان - پسر داود - شمرده شده.

(۶) از آن زمان به بعد هزاران کس به این دعوی برخاسته اند که عیسی پسر مریم یکی از آنهاست. در تلمود از مدعیان مسیحیت سخن بسیار است و نشان بسیار، هرقدیس و هر کاهن و هر راہی یا خود مدعی مسیحیت است، یا شاگردان و پیروانش او را بدین نام خوانده، آیات و نشانه‌های آمده را، به سود وی تعبیر و تفسیر کرده، به هرچیله رهی یافته اند تا پیدایی استاد و مرشدشان را ظهور مسیح موعود و منجی بزرگ جهان بشری بدانند.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توان به گزیده‌هایی که از تلمود به زبان‌های اروپایی در دست است از جمله گزیده‌ای که به وسیله‌ی راب دکترکن به انگلیسی ترجمه شده از سوی حاخام یهوشوع نتن الی و آقای گرانی به فارسی برگشته، مراجعه کرد.

(۷) ن. ک به ویل دورانت تاریخ تمدن کتاب اول بخش اول فصل قوم یهود.

(۸) آنچه در این نوشتار آمده چه به هنگام پژوهش، و چه پس از پایان آن، از دید بسیاری از دانشمندان زبانشناس و ایرانشناس ایرانی و خارجی و نیز علمای دینی یهود که به موضوع این پژوهش علاقه مند می‌بودند و یا نویسنده به داستن رای آنان دلبسته می‌بود، گذشته، از اصلاحات و راهنمایی هاشان برخوردار شده است.

بسیاری از این دانشمندان، در نوشته‌هایی، رنج نویسنده را در این راه ستوده از استواری این پژوهش و ارزش علمی آن سخن گفته‌اند. سخنانی که همه، مایه‌ی افتخار نویسنده‌اند و انگیزه‌یی برای شور و شوق بیشتر او در کار پژوهش. یاد نکردن از این نوشته‌ها، در این نوشتار، ناسیاسی نویسنده نبوده است، که او شرم‌سار آن محبت‌هast، اما برآن پنداراست که آوردن نام نامی آن اندیشمندان و نوشته‌های ستایش آمیزشان، جز خودستایی ابلهانه‌ی او چیزی نمی‌تواند بود. از این روست که با پوزشی بسیار از این کار در می‌گذرد. مهر همه‌ی آن مهریانان گرامی باد.

متن هایی که مورد پژوهش قرار گرفته :

" توراه "

Genesis = Ge

בראשית

Exodus = Ex

שמות

Leviticus = Lev

ויקרא

Numeri = Nu

במדבר

Deuteronomium = Dt

דברים

" نوی بیم را شوئیم "

Josua = Jos

יהושع

Judices = Jud

שופטים

Samuel (lib I) = 1 S

Samuel א

Samuel (lib II) = 2 S

Samuel ב

Regum (lib I) = 1 R

מלך'ם א

Regum (lib II) = 2 R

מלך'ם ב

"نوֹי יְיָם אַחֲרֹנִים"

Jesaias = Jes

ישעיה

Jeremias = Jer

יד מִיחָה

Ezechiel = Ez

חֹזֵקָאֵל

Hoseas = Hos

חוֹזֵעַן

Joel

יוֹאֵל

Amos = Am

עָמוֹס

Obadias = Ob

עוֹבֶדְיָה

Jonas = Jon

יּוֹנָה

Micha = Mich

מִיכָה

Nahum = Nah

נָחוּם

Habakok = Hab

הַבְּקוֹק

Zephania = Zeph

צְפַנְיָה

Haggai = Hag

חֶגְיָה

Zacharias = Zach

זָכָרְיָה

Malachias = Ma

מֶלֶאָכָה

"كتوبيم"

Psalmi = Ps

תְּהִלִּים

Proverbia = Prov

עֲמָלֵל

Job

אַיָּוֹב

Canticum Cantcarum = Cant

צְבָרְהַזְבָּרִים

Ruth

רֻות

Threni = Thr

אִיכָּה

Ecclesiastes = Eccl

קְהֻלָּה

Esther = Esth

אֶסְתָּר

Daniel = Dan

דָּנִיאֵל

Esra = Esr

עֲזָרָה

Nehemias = Neh

נְחֶמְיָה

Chronicorum (lib I) = 1 Ch

דְּבָרִי הַיּוֹם א

Chronicorum (lib II) = 2 Ch

דְּבָרִי הַיּוֹם ב

حروف خط عبری "

א	A	*
ב, ב'	B, V	
ג, ג'	G, ג	
ד, ד'	D, ד	
ה	H (ה آخر דואه)	= ה ^ **
ו	W { ו = O ו = U	
ז	Z	
ח	H (ח)	
ט	T	
י	Y (י = I)	
כ, כ', כ"	K, X	
ל	L	
מ, מ'	M	
נ, נ'	N	
ס	S	
ע	A	
פ, פ', פ"	P, F	
צ, צ'	tS	
צ	Q	
ר	R	
ש, ש'	ش, S	
ת, ת'	T, ظ	

* A و A بی صدا هستند و تنها به حرکتشان خوانده می شوند ،

... و A = א و א = א ^

در آخر واژه خوانده نمی شود و بنابراین به این شکل نمایانده شده H ***

"صدای زبان عربی"

<u>ـ</u>	=	ـ	=	ـ
<u>ــ</u>	=	ــ	=	ــ (کشیده)
<u>ـــ</u>	=	ـــ	=	ـــ (کوتاه)
<u>ــــ</u>	=	ــــ	=	ــــ (کشیده)
<u>ـــــ</u>	=	ـــــ	=	ـــــ (کوتاه)
<u>ــــــ</u>	=	ــــــ	=	ــــــ او
<u>ـــــــ</u>	=	ـــــــ	=	ـــــــ (کشیده)
<u>ــــــــ</u>	=	ــــــــ	=	ــــــــ (کوتاه)
<u>ـــــــــ</u>	=	ـــــــــ	=	ـــــــــ اي *
<u>ــــــــــ</u>	=	ــــــــــ	=	ــــــــــ (بیمدا)

اي : صدای زیر همراه با تلفظ خفیفی از "ي" (آوایی نزدیک به "ي" مجھول فارسی)

آدرگار (آرگار)

= داور، قاضی داوران، قاضیان (اسم فاعل)

Da.n 3 : 2,3

متن آرامی

پیوندیافته از دو بخش : ۶۸۴ = Aa آ RGāZeyR (Aa آ RGāZəRYyāA) = به، بر، دارنده (پیشوند) +

= قانون، دین، داوری و... (اسم)

اوستا : **وَلَمْ يَرِدْ لَهُ فِتْوَى** = فتوی دهنده

پهلوی : **وَلَمْ يَرِدْ** = داور (۱)

ارمنی : **včir** = و نیز با تبدیل "g" به "v" "gzir" = حارس (۲)

سریانی : **gezīrā** = راندارم (۳)

واژه‌ی رفته‌وآن، عنوان یکی از سرکردگان پلیس است . (۴)

عربی : "جزیر" = "کسی که مردم برای درمیان نهادن خواسته‌هاشان باشه

"برمی‌گزینند"

ترکی : "gezir" كردي : "gezir"

فارسی : "گنهر" = پاکار و پیشکار، سرهنگ و پهلوان و عسس (برهان قاطع)

و گیزیر = ریش سفید ده، محصل مالیات (دهخدا) و نیز "وزیر" = دستور .

به این شکل نیز در زبان عربی به کاررفته است :

"وزر" = وزیر شد، "وازره موازره" = کمک و وزیر گردید او را ، "تونز"

= وزیر شدن ، "وزیر" (ج اوزار - وزراء) = کومک و معاون پادشاه .

1- Bharucha , pahlavi pazand-English Glossary....P334.

2- مترجمي الدومنكى ، معجميات عربية - ساميہ ص ۲۳۲

3- Hoffmann, Auszüge.P.62,Nr.542.

4- گریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۲

Aa Δ ḥāRaKoN

אַדְרִיכָם

(اسم)

= واحد پول طلا ، سکه‌ی زرین

1ch 29 : 7

: متن عبری :

Esr 8 : 27

برابر یونانی : " dareikos " *δαρεικός*
پارسی باستان : " Darik " *داریک* " darik " " یا

مسکوک‌طلake از سوی داریوش بزرگ ضرب و در ایران رایج کشت . این واژه‌از راه نوشه‌های یونانی به ما رسیده است .

در مرور ریشه‌ی آن برخی براین گمانند که آن ، از " dar " به معنای دربار ساخته شده و گروهی آنرا از ریشه‌ی " daraniya " *daraniya* = <דָרָנֵי> (پارسی باستان) به معنای زر می‌دانند و زرین معنی نمی‌کنند .

. " شکل جنوبی واژه و " Darik " شکل شمالی آنست .

Aā Ā aRāZəDāA

אָדָרָזָדָא

= به سرعت، به دقت (قید)

Esr 7 : 23

من آرامی :

پیوندیافته از دو بخش ۶۷۸ : Aa Ə aR = به، بر، با و..... (پیشوند)

و ۶۹۰ ZəDāA = سرعت، تندی، شتاب و....

پارسی باستان : "zūta" : اوستا :

(۱) سنسکریت "zūt" : پهلوی "jūta" : تند، سریع

کردی "zōt" : پازند "zū" :

بلوچی (۲) "ziθ", "zīt", "zūt" :

اورامانی (۳) "zūd" : شهمیرزادی "zu" :

کیلکی "zūd" :

فارسی نو "زود" : تند، تیز، شتاب، به سرعت، به تندی .

1- Nyberg, Hilfsbuch... P 257.

2- Horn, Grundriss... P, 673

3- Christensen, les Dialectes d'Awroman et de pāwā
P 128.4- Christensen, contributions a la Dialectologie
iranienne. Vol 2. P 196.

AeΓOZ

جوز

(اسم)

= جوز ، گردو

Cant 6 : 11 :

متن عبری : واژه‌ها بسی که از این ریشه ساخته شده اند :

אֲגֹז אֲדַמָּה = بادام زمینی ، پسته شامی AeΓOZAa Δ ְֻםְּאָה

אֲגֹז הַלְּבָדָה = جوز هندی ، نارگیل AeΓOZH(X)a DU

אֲגֹז אַתְּרֵת = درخت گردو AeΓOZāH

عربی : " جوز " آرامی : " joza " ارمنی : " juz " " جوز "

پهلوی : " gōz " (خسروقبادان و ریدک وی)

کردی : " gu'iz " ، " gūz " : طبری : " agūz "

مازدرانی کنونی : " jūz " فارسی : " کوز " = گردو ترکی : " جویز "

AaH (خ) āŠaDāRPĀN (-PĀN)

آخنخز رفم (-Pān)

= شهربان ، والی (اسم مذکور)

Dan 3 : 2,3,27	من آرامی :	Esr 8 : 36	من عربی :
Dan 6 : 2,3,4		Esth 3 : 12	
Dan 6 : 7,8		Esth 8 : 9	
		Esth 9 : 3	

" xšaçapāvā " ﺶـاـچـاـپـاـવـاـ پارسی باستان
[کتیبه‌ی بیستون داریوش بزرگ ستون ۳ بند ۱۴ و بند ۱۵] (xšaçapāvān)

پیوندیافته از دو بخش " xšay " از ریشه‌ی " xšaca " به معنای شهر ، شاهی
برابر اوستا: **خاپهلا** (xšaθra) " و سنسکریت :

و " pāva " از ریشه‌ی " pā " به معنای پاییدن ، پاس دادن .

يونانی : " **σατράς** " (satrapēs)

این واژه به شکل واژه در زبانهای ایرانی شمالی نزدیکتر است [۷۶] " DĒR " عربی و آرامی

= " drausta (زبانی شمالی) در برابر ۷۷ " ss " در پارسی باستان (زبانی جنوبی) [آن واژه احیاناً می‌تواند شکل مادی واژه یا نزدیک به آن باشد .

Ralph Norman sharp در کتاب فرمانهای شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۲ از این

واژه یاد کرده اما او حرف " ۷۸ " عربی را با " ۷۹ " اشتباه گرفته و نیز " ۷۹ " (im)

نشانه‌ی جمع مذکور عربی را در واژه‌ی مورد نظر جزء اصلی واژه پنداشته بنابراین واژه‌ی جمع را به معنای مفرد گرفته با " خشتر پاوا " و " ساتراپ " برابردانسته است .

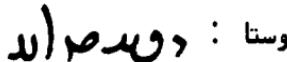
AaH(X) āŠaTəRĀN

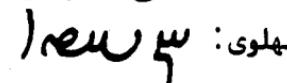
شتر 
= شتر ، جمازه (اسم)

متن عبری : Esth 3 : 10,14

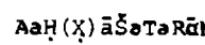
پارسی باستان : " ušabāri "] " uša " دروازهی

= شترسوار ، کتیبه‌ی بیستون ستون ۱ بندهای ۸۶ و ۸۷

" uštra " اوستا : 

" uštur " پهلوی : 

فارسی : اشترا ، شتر .

واژهی  به شکل واژه در زبانهای ایرانی شعالی نزدیکتر

است تازبانهای ایرانی جنوبی، بنابراین چندان دورنمی نماید که این واژه برابر یا نزدیک به شکل واژه در زبان مادی باشد .

AāPē Δ ēN (AāPā Δ aNO)

אַפְּדָנָה (אַפְּדָנוֹ)

== خدمه‌ای شاهانه، سرایردۀ شاهی، کامن، خانه بیلاقی (اسم مذکور)

Dan 11 : 45 : متن عبری :

پارسی، پلستان : **کوشک** ، **کاخ** ، apadāna

کتبه‌ی اردشیر دوم در همدان بند ۲ و کتبه‌ی داریوش دوم در شوش ایوان .

سطر ۱ پیوندیافته از دو بخش " apa " و " dana "

" apadhā " : سنسکریت :

از آن دیشه در زبان عربی، "فدن" به معنای "کوشک استوار" به کار رفته است.

"آیادان" (آیادانا) = پارگاه ، کاخ هخامنشی در تخت جمشید از این ریشه است .

سایه نظر " و ب هنگ " واژه‌ی فارسی " ایوان " نیز ازین ریشه ساخته شده

apadāna > adapāna > aywān : س

AāPaθ OM

אֲפַת

= درآمد ، منفعت ، مال ، خواسته . (اسم)

Esr 4 : 13 متن آرامی :

اوستا : לְלֹא־יִלְאַמֵּד מֶלֶךְ " ayapta " به معنای احسان ، بخشش

لطف ، بهره و . . . (هورن)

پهلوی : לְלֹא־יִלְאַמֵּד ayapt " ، " ayuft " به معنای سود ،

بهره ، هدیه .

فارسی : آیفت (آیبت) " حاجت باشدکه از کسی خواهی " دقیقی گوید :

ناسزارامکن آیفت که آبт بشود بسزاوار کن آیفت که ارجت دارد

(لغت فرس اسدی)

AāRaGəWĀN (AāRaGəWĀNĀA)

ارجوان (אֲרָגְוָן)

= ارغوان (درخت ارغوان) (اسم)

AāRaGāMĀN

ونیز با تبدیل " W " به " M " אֲרָגָן

متن آرامی : Ex 26 : 1,31,36 متن عبری : Dan 5 : 7,16,29

Ex 27 : 16

Ex 28 : 5,6,8,15,33

متن عبری : Cant 3 : 10

Ex 35 : 6,23,25,35

Cant 7 : 6

Ex 36 : 8,35,37

Jer 10 : 9

Ex 38 : 18,23

Jud 8 : 26

Ex 39 : 1,2,3,5,8,24,29

Prv 31 : 6

Nu 4 : 13

Esth 1 : 6

Ez 27 : 7,16

Esth 8 : 5

2ch 3 : 14

2ch 2 : 13

عربی : " ارجوان " = درختی است با گلهای قرمز، "رنگ قرمزو آن فارسی است .

(حوالیقی ، المغرب ص ۱۹)

فارسی : " ارغوان " بهار درختی با شبیهایت سرخ و رنگین ، طبیعت آن سرد و خشک است ، اگر از بهار آن شربتی سازند و بخورند رفع خمار کند . (برهان قاطع) واژه در اصل سنسکریت است : " rāgavan " پیوند یافته از " rāga " به معنای سرخ و " van " ادات نسبت .

اَسْفِرُ اَ

= سپردن ، پایمال کردن ، درنوردیدن ، هلاک و نابودکردن (فعل متعدد)

متن آرامی :

Esr 5 : 8

Esr 6 : 12

Esr 7 : 17, 21, 26

(۱) " asprnā " در اسناد آرامی متعلق به سده‌ی پنجم پیش از میلاد اَسْفِرُ اَ

پارسی باستان : " sprna " هم‌ریشه‌ی اوستا : " spar " ریشه‌ی

سپردن = پایمال کردن یاشدن ، درنوردیدن ، طی کردن و رفتن ، هم‌ریشه‌ی واژه‌های ختنی :

" spur " پازند " spuri " و " spur " پهلوی :

(۲) " spar " و فارسی :

" spurkīh " ارمنی : " spurrik " سپردن = نیست و نابودشدن یا کردن ، گذشتن یا گذراندن ، تمام کردن یاشدن .

" اسپری " و " سپری " = آخروتام ، به سرسیدن و تمام شدن ، عبور کردن ، پایمال ،

به آخر سریده .

" سپر " = رونده ، پایمال کننده و نیز امر به رفتن و پایمال کردن و

(برهان قاطع)

واژه‌ی عربی " سفر " = رفتن ، گذشتن و نیز بی‌کمان از این ریشه واژه‌ی آریایی گرفته

شده است (۳)

1- Driver, G.R, Aramaic Documents of the fifty century
B. C. P 76

2- Horn, Grundriss....703.

در زبان عربی ماده‌ی " س ، ف ، ر " معانی و مقاهمی گوناگون و بسیار می‌دارد .

AāZəDāθ (AāZəDāA)

אַזְכָּר (אַזְכָּר)

= مقرشده ، معین شده ، صادرشده (اسم مفعول)

امانی آرایی متن

" azad " : پاپیروس‌های آرامی : " azd " تلمود :

پارسی باستان : "azdā" به معنای دانسته ، معلوم

(کتبیه داریوش در نقش رستم بند ۴)

اوستا لدی و لد azdā " به معنای دانسته .

" zada " پشتونی addhā سنسکریت : :

" azd " : بھلوی

دَّة (Dā)

= شریعت ، قانون ، حکم ، فرمان (اسم مونث)

Dan 2 : 9,13,15	متن آرامی :	Dt 33 : 2
Dan 6 : 6,9,13,16		Esr 8 : 36
Dan 7 : 25		Esth 1 : 8,13,15,19
Esr 7 : 12,14		Esth 2 : 8,12
Esr 7 : 21,25,26		Esth 3 : 8,13,14,15
		Esth 4 : 3,8,11,16
		Esth 8 : 13,14,17
		Esth 9 : 1,13,14

واژه‌هایی که از این ریشه ساخته شده اند :

DāTI (T)	دَّة (Dā)
DāTIUT	دَّة‌يُوت (DāTIUT)
" dā " = قانون ، دستور ، از ریشه " dātā "	پارسی باستان :
" dā " از ریشه " dāta " از ریشه " dā " بخودن ،	اوستا :
ارزانی داشتن ، نهادن (گاثاهات ۴۹ بند ۱۵ هات ۴۹ بند ۷ هات ۵۱ بند ۱۴ و ...)	هندی باستان :
" dha " = قانون ، دستور ، از ریشه " dhaman "	پهلوی : دَه (dah)
" dat " : ارمنی :	
" dad " : افغانی :	کردی : "dad"
فارسی : دات ، داد و بخش نخست واژه‌هایی چون ، دادر ، داور ، دادگستر ،	
دادستان = پهلوی دَه (dah) (دادستان) = داوری ، حکم	

Daθ āvāR (Daθ āvəRāYYāA)

דָּבָר (דְּבָרִים)

= قانون دان ، داننده (برنده) قانون و داد

Dan 3 : 2,3 متن آرامی :

اکدی : " dāto-bara " اوستا : **وَلَلَّا صُورَتْ لَهُ أَنْدَلْ** " databara "بیوندیافته از دو بخش **وَلَلَّا** " dāta " از ریشه‌ی **وَلَلَّا** = بخشدون ،
نهادن و ... **وَلَلَّا** " bar " از ریشه‌ی **وَلَلَّا** = بردنپهلوی : **وَرَصَارَ** " dātbar " ، " dātwar " ، " dātabar "

ارمنی : " datavor " " dāwar "

فارسی : داتوبر ، دادرور ، داور و ...

از همین ریشه ، واژه **הַדָּבָרִים** = مشیران ، قانون دانان HaDāVəRāYYāA

Dan 3 : 24.27 متن آرامی : به کار رفته است :

Dan 4 : 33

Dan 6 : 8

فرد این واژه **הַדָּבָר** DāvāR **דָּבָר** قانون دان ، برابر است با " dātar " در پهلوی و " dāwar " در فارسی .

GeyNēZ (GaNāZIM (GiNəZeyY)	عبرى : (גַּנְזִים)
GaNāZ (GiNəZāYyāA)	آرامى : (גַּנְזָאֵה)
	= خزانه ، گنجینه ، اندوخته و ... (اسم)

Esr	5 : 17	متن آرامی :	Esth	3 : 9	متن عبری :
Esr	6 : 1		Esth	4 : 7	
Esr	7 : 21		Ez	27 : 24	
			1ch	28 : 11	

از ریشهٔ **گنج**، اندوختهٔ **GinəZzāA** و **گلزار** **GeyZzāA** در دوره‌های بعدازاین اسمی فعل ساخته شدهٔ :

= اندوختن ، نهفتن ، ذخیره کردن GāNāZ

= نگاهبان اشیاء نفیس (خزانه‌دار) **GāNāZ**

در زبان عربی: "كنز" = مال و اندوخته، گنج.

" گانزا " (ganza) سعدی : (۱) پارسی باستان :

ارمنی : " ganč " یونانی : "gáza", "gazza" :

گنجک " (شهر گنجه‌ی آذربایجان و حایگاه در ganjišaspikān)

نوشته های استرابو به صورت gázaka " آمده است . این واژه در ارمنی

پلینیوس رومی شهر " آتروپنه " ganzak " خوانده شده .

(آذربایجان را " gazaee " می نویسد و امیانوس مارسلینوس می نویسد که سر شهرهای

پهلوی: ۹۱۵

این واژه چنانکه یادش در زبان سعدی "zoz ۸۰" است که به این صورت نیز در پارسی میانه آمده و به عربی هم ره یافته.

"واژه‌ی لَوْز " که احیاناً "لَوْزون " و "لَوْزون" "خوانده‌می‌شده‌ریشه‌ی "خزن" (پنهان داشتن ، نهفتن ، پوشاندن) ، " خزانه " و " خزینه " و ... است که هم در پارسی و هم در عربی به کار می‌رود .

۱ - کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۴

GIZəBĀR (HāGIZəBĀR)	אָבָר (הָגָבָר) (عبری)
GIZəBĀR (GIZəBĀRĀYYĀA)	אָבָרְאָ (אָבָרְאָ) (آرامی)
Esr 7 : 21 متن آرامی :	Esr 1 : 8 متن عبری :
GIZĀVƏRĀYYĀA אָבָרְאָ	GIZĀVƏRĀYYĀA אָבָרְאָ
Ga Δ āVĀR (Ga Δ āVƏRĀYYĀA)	אָדָבָרְאָ (אָדָבָרְאָ)
Dan 3 : 2,3 متن آرامی :	= گنجبان، خزانه دار، (اسم فاعل)
BĀR + GəZ بَر + گِز	بَر (BāR) يا GiZ گِز
= GəNĀZ (عبری) و GeyNēZ (آرامی) بَرْ (BāR) = GəΔ (عبری) و GeyNēZ (آرامی) بَرْ (BāR)	= GəNĀZ (عبری) و GeyNēZ (آرامی) بَرْ (BāR) = GəΔ (عبری) و GeyNēZ (آرامی) بَرْ (BāR)
گنج (۱) و بَر (۲) (اوستا) از زیشه‌ای اوستایی بَرْ (bar) "bara" (پارسی باستان) ز "bhara" (سنگرهیت) "bara" (بردن، حمل کردن و...) = بَرْ (BāR) (پارسی باستان) "bara" (بار) "bar" (بار) "bara" (بردن، حمل کردن و...)	گنج (۱) و بَر (۲) (اوستا) از زیشه‌ای اوستایی بَرْ (bar) "bara" (پارسی باستان) ز "bhara" (سنگرهیت) "bara" (بردن، حمل کردن و...) = بَرْ (BāR) (پارسی باستان) "bara" (بار) "bar" (بار) "bara" (بردن، حمل کردن و...)
گنجور (فارسی نو) "ganjavar" / "ganjor"	گنجور (فارسی نو) "ganjavar" / "ganjor"

۱ - ن . ک به واژهی GeyNēZ بَرْ

۲ - ایلوس، نام های کارداران جلد I ص ۱۲۳ و کریستان سن، ایران

در زمان ساسانیان ص ۱۴۴ .

= کوه ، کوهستان (اسم مذکور)

در تام متون عهد عتیق : old testament به کاررفته ، برای نمونه :

Ge 14 : 10	Ps 78 : 54
Ge 12 : 8	Zach 4 : 7
Ex 24 : 12	Nu 14 : 40
Ex 3 : 12	Nu 20 : 28
Dt 33 : 19	Job 14 : 18
Jes 40 : 4	Joel 1: 9,19
Jos 17 : 18	1S 17 : 3
Jer 3 : 6	2s 16 : 13
Ez 17 : 32	1R 16 : 24
	2R 1 : 9

= HeReH

הרָה

בְּ הַחֲרָה

הרָה

به کوه ، به طرف کوه

در مورد ریشه این واژه در زبان عبری از واژه هی چون :

הרָה Ba HaRaReY Y و Ba חֶרֶרֶת

חֶרֶרֶת سخن رفته است .

باشد داشت که واژه HāR اگرچه به مفهوم مطلق کوه نیز به کاررفته است ، در فرهنگ

باستانی یهود ، بیشتر مفهومی مینوی و مذهبی داشته مسکن و رمز یهود است :

" موسی بخداؤند گفت من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم گفت البته با تو خواهم بود و علامتی که من ترا فرستادم این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آورده خدارا براین کوه عبادت خواهید کرد - سفر خروج باب ۳ آیه ۱۳ " ، " قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحراء مثل گله رهنمایی

نمود وایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریا دشمنان ایشان را پوشانید و ایشان را به حدود خود آورد. بدین کوهی که بدست راست خود تحصیل کرده بود — مزمور ۷۸ آیات ۵۴-۵۵ ، "ای خداوند کیست که در خیمه‌ی تو فرود آید و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد — مزمور ۱ آیه ۱ "

پیوستگی میان کوه و یهوه خدای اسرائیل چنان شدکه آن ، رمز و نشانه‌ی وجود و حضور یهوه در میان بنی اسرائیل گشت . این مفهوم تا آنجا پیش رفت که در ادبیات تلمودی "کوه مقدس" و "کوه خداوند" هریک طبقه و مرتبه‌ی از طبقات هفت کانه باغ عدن - بهشت و جایگاه عرش یهوه - گشت . سیفره دواریم ۱۰ ص ۷۶ عال夫 ، میدراش تهیلیم ص ۸۱ الف مربوط به آیه ۱۷ از مزمور ۱۱ داؤد (۱)

三

در زامیادیشت چنین آمده که: " نخستین کوهی (است) که از زمین برخاسته . . . (و) همه" ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است ". دروشن یشت بسی بینیم که ستارگان و ماو خورشید دور قلمه‌ی آن که صلی‌الله taē ra نام دارد، می‌گردند.

در کتب پهلوی نیز از این کوه مینوی سخن رفته : بندesh (فصل ۱۲) گوید که کوههادر مدت ۱۸ سال نمود کردند ولی هرا در هشتاد سال به کمال رسید . در مدت دویست سال به کرهی ستارگان رسید . در مدت دویست سال به فلک ماه در مدت دویست سال به چرخ فروغ بی پایان . همه کوهها منشعب از آنند . (بندیست گفته شود که همین کوه مینوی است که بعدها مفهومی مادی و این جهانی می یابد و به صورت کوه البرز در می آید .)

دینکردمی گوید که یک سریل چینوت (پل صراط) بر کوه "هرا" استوار است . درون دیداد نیز به این نکته اشاره شده است . (فرگرد ۱۹ بند ۳۰) یکسانی واژه و مفاهیم آن در هر دو زبان و فرهنگ (اوستا و عبری) ارتباط میان این دو واژه را امری محتمل می نماید ، اما گستردنگی کار رفت واژه در هر دو زبان چنان است که تصور وام واژه بودن آن را در هر دو زبان دشوار می سازد .

نگارنده دست کم تا به دست آمدن آمدن مدارک دقیق تری ترجیح می دهد آنرا واژه یی مشترک میان دو زبان و احیاناً متعلق به زبان سوم قدیمتری بداند .

* * *

نکته دیگری که باید در اینجا بدان اشاره رود ، چگونگی واژه "حراء" در زبان عربی است . "حراء" : جبل في جزيره العرب شمالى شرقى مكه فيه غارا اختفى فيه النبي في عودته من الطائف حتى استطاع دخول مكه بعد الهجرة والحراء تعرف ايضا بجبل النور (المنجد ، اعلام) منابع موجود ، وجود کوھی به این نام را در شبه جزیره عربستان - در دوره هی پیش از اسلام نشان نمی دهد ، و اصولاً وضع واژه "حراء" در زبان عربی چندان روشن نیست و ریشه هی برایش نمی توان یافت . (۲)

این کوه در فرهنگ اسلامی مهبط وحی و محل نزول جبرئیل است و در غاری در دل این کوه است که محمد پاک به پیامبری گزیده می شود .

این واژه ومفهوم آن در فرهنگ اسلامی مارا برآن می‌دارد تا آنرا با واژه‌های عبری HāR واوستایی " harā " مربوط بدانیم.

نام و عنوان " جبل النور " = کوه نور، برای این کوه نیز با توجه به مفهوم کوه هرا در اوستا – جایگاه ایزدمهر (ایزدنور و فروغ ازلی) قابل توجه است.

۱- EVERYMAN'S TALMUD, The Rev-Dr. A. cohen. P. 388.

۲- ماده‌ی " ح، ر، ر " در عربی به معنای آزادشدن و نیزگرم شدن آمده.
حرا (حراء) از ماده‌ی " ح، ر، ی " نیز می‌تواند گرفته شود که آواز مرغان، جای تخم گذاشتن شترمرغ، صحن میان سرای و... معنا می‌دهد.

כָּרְבָּס

= کتان سفید

(اسم)

Esth 1 : 6

: متن عبری :

فارسی : "کرباس" = "پارچه‌پنبه‌ای سفید

عربی : "کرباس" = درشت و نیز پارچه سفیدی را که ململ گویند" (۱)

در موردنیشمه این واژه در تمام این زبانها چیزی نمی‌توان یافت، تنها در برخی از فرهنگها

آمده که آن، از ریشه‌ی فارسی است. (۲)

۱ و ۲ - فرهنگ نفیسی، نظام الاطباء و

١- مع (مجوس) ٢- جادوگر = (اسم)

متن عبری

كدي : " شوري " *maghušu* " فالگیر " *mahhū*

ترجمه‌ی آرامی کتبه‌ی بیستون **ماغوک** "magoš"

" māgoša " אַמָּגוֹשׁ " māgoš " מְגוֹשׁ וְ אַמָּגוֹשׁ " māgoš " מְגוֹשׁ רָאִי "

(جادوگر ، فالگیر) و نیز **امگوش** " amgošā " (خوابگزار ، جادوگر)

" magosâyâ " " magošâ " : سریانی

" magu " - مگو پارسی باستان :

این واژه‌بارها در کتبیه‌ی بیستون – هنگام سخن گفتن از بردیایی دروغین (گئومات) به کار رفته است. (۱)

برخی از پژوهندگان چون Horn و Messina برابراوستایی این واژه را "morph" می‌دانند که به عنوان بخشی از واژه‌ی دو بخشی "morphobiš" دریسنا ۶۵: به کار رفته است.

گروهی دیگر چون Benveniste برآنندگه ریشه‌ی "مغ" دراوستا که لد فی د magu " است . (مغان درایران باستان)

مشتقاتی از این واژه در خود گذاشته آمده مثل "maga" در پرسنا ۲۹: ۱۱ و یسنا

در مورد معانی این واژه‌ها نظریاتی گونه‌گون ابراز شده است که شاید منطقی‌تر و درست‌تر از همه، پیوسته‌دانستن آن با واژه‌ی سنسکریت "maya" به معنای ثروت، پاداش، دهش است.

" mov " & " mog " : ارمنی : " magu " : پهلوی
 منابع چینی : " mo-hu " (۱)

" mágos " : یونانی
 فارسی : " مو " عربی : " مجوس "

" movpetan ", " mogpat " : ارمنی : " magupat " : واژه‌های پهلوی
 " magis " ، " mage " : فارسی " موبد " و ریشه واژه‌ی " movpet " در لاتین که از آن در زبانهای اروپایی واژه‌هایی سیار بر ساخته شده (۲) از این ریشه هستند.

۱ - پوردادو، پستا ص ۷۵

(انگلیسی) " magician " " magical " " magic " - ۲
 (فرانسه) " magique " ، " magicien " " magie " ...

...

مَلَكٌ

= مسئول شراب (ریس ساقیان) (اسم)

متن عبری : Dan 1 : 11,16 :

پیوندیافتداز مَلَكٌ = شراب + مَلَكٌ = ریس (شکل دیگرو از همی)

" māda " هندی باستان : پارسی باستان :

" mada " اوستا : مَلَفَ لَلَّا سُغْدی :

[کاثاهای] و مَلَفَ لَلَّا نوشابهی مستی آور] یستا ۱۰ : ۸

یستا ۱۱ : ۱۱ ارت یشت : ۵ [ونیزار همین ریشه است : مَلَفَ دَلَعَ] پارهی ۱۷

عسل [وندیداد فرگرد ۵ پاره های ۵۴۵۲ و فرگرد ۱۴ پارهی ۱۷]

از ریشه ای اوستایی مَلَفَ سُغْدی = سرخوش شدن ، مست شدن] ویسپرد

کردهی ۸ پارهی ۱]

پهلوی : مَلَفَ

اسلاوی کلیسا یی : medu عسل ، شراب

کردی : mei شراب انگور

(باتبدیل d / δ به l) و نیز " می "

باید دانست که قاعدهی تبدیل d / δ به l در زبانهای آریایی پیشینه‌یی بسیار می‌دارد
چنانکه :

" Līv " شفانی ، " δev " (ساریکلی) برابراست با " δiv "

(و خی)

" Līl " شفانی ، " δēd-ao " (ساریکلی) " δit " (و خی) برابراست با " δed-ao " (یدغا)

" durás " ، " dvár " (پارسی باستان) " duvar " (هندی باستان) ، " durn " (اوستا) " darn " (پهلوی) (ارمنی) " dvar " (استی) ،

" شهميرزادی) ، " در " (فارسی) برابر است با " labra " (منجی)
 " dest " (فارسی) "zasta" (اوستا) ، " dast " (پهلوی) ، " شغافی)
 " dast " (کردی) ، " dast " (بلوجی) ، " گیلکی و " divir " (ساریکلی) ، " dar " (شغافی) ، " شغافی)
 برابر است با " lust " (منجی) ، " last " (یدغا) .
 " دم " و " دمب " (فارسی) ، " dumb " و " dum " (پهلوی) ،
 " dunb " (اوستا) ، " dumb " (کردی) ، " dūw " و " duma " (بلوجی) برابر است با " lam " (افغانی)
 " ditān " (فارسی) ، " پهلوی) (پهلوی) ، " dantān " (کردی) ، " گندان " (بلوجی) (شغافی) ،
 " گندان " (بلوجی) برابر است با " land " (منجی) (منجی) (منجی)
 " دود " (فارسی) ، " dut " (پهلوی) ، " dhūmā " (هندی باستان)
 " دود " (کردی) ، " dīt " و " dūt " (بلوجی) ، " گندان " (شغافی) برابر است با " lū " (افغانی)
 " دام " = رسیمان ، بند (فارسی) " dām " (پهلوی) ، " گندان " (هندی باستان) برابر است با " lūm " (افغانی)
 " دختر " (فارسی) ، " گندان " (پهلوی) " duxtar " و " duxt " (اوستا) ، " duhitár " (هندی باستان) ، " duxt "
 " duxtar " (پهلوی) ، " گندان " (سنگلیچی) " daf " و " گندان " (شغافی) ، " گندان " (منجی)
 برابر است با " loþda " (منجی)
 " دود " (فارسی) ، " dūra " (اوستا و پارسی باستان) ، " dūra " (هندی باستان) ، " dūr " و " dīr " (بلوجی)
 (هندی باستان) ، " dūr " (کردی) ، " dūr " (شغافی) ، " dūr " (منجی)

"خ" (وخت) برابر است با "liri" (افغانی) و "lūro" (یدغا)
 "د" [عدد] (فارسی)، "dah" (پهلوی)، "dasa" (اوستا)
 "د" و "dāh" (کردی و بلوجی) برابر است با "las" (افغانی)، "deh"
 و "las" (وخت)، "tāg" و "tas" (شغافی)
 "ملخ" (فارسی) برابر است با "maðaxāqā" (سفدی)
 "بل" (فارسی) برابر است با "pað" (سفدی)
 "لنج" [لنجدین = گام برداشت، خرامیدن] (فارسی) برابر است با
 "لنج" (1)، "ðinc" و "ðinj" (سفدی)
 واژه‌های "بدخشان" (بدخشن، بدخش)، "نمکدان"، "بدست" (بدست) =
 پنه، وجب، "دغ" (دق) = زمین سخت بی‌گیاه، به شکل "بلخشان" (بلخش) (۲)
 ، "نمکلان"، "بلست" (بالشت)، "لغ" نیز در فرهنگها آمده (۳)
 به طور کلی زبان شناسان را نظر برآنت که تبدیل *d*/ð به *l* امری است و استدبه
 شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی چون زبانها و لهجه‌های ماوراءالنهری و پامیری به ویژه
 سفدي، آنهم در دوره‌ی ایرانی میانه.

اما نکارنده برای پندار است که این قاعده را کسترمه‌ی فراتر از اینها است، و هرگز نمیتوان

- 1- Horn, paul: *Grundriss der Neupersischen etymologie.*& Henning: *sogdian loan – word,....Bsos, vol.x.1.*
- 2- Marguwart: *Eranshahr P. 279 . & Barthold (W): Encyclopedie de l'islam, Publie avec le concours des prenci paux orientalistes.*

۳—لغت نامعی دهخدا، برهان قاطع، زیروازمها

آنرا به شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی در دوره‌ی ایرانی میانه محدود ساخت، چرا که اصولاً "در متون و دایی حرف **که**" **بـ** "کاهی- در برخی متون- به جای **گـ** **دـ** " و **جـ** **هـ** " به کار رفته (۱)

از دیگرسو " **دـ** / **هـ** " در بسیاری از واژه‌های یونانی هنگام ره یافتن به دیگر زبانهای آریایی و غیر آریایی به " **لـ** " تبدیل شده، چنانکه :

admas = **kleiss** " برابر سریانی " **admās** " (واژه‌ی دخیل) در فارسی یا عربی به شکل " الماس " درآمده.

" **kadmeia** = **Kαδμεία** " در فارسی یا عربی به شکل " قلیمیا "، اقلیمیا درآمده.

" **kleidos** " و " **klil** " در فارسی (واژه‌ی دخیل) به شکل " کلید " و در کردی به شکل " کلی " درآمده

در زبانهای اروپایی نیز این قاعده‌ی تبدیل دیده‌می‌شود چنانکه در لهجه‌های جنوبی زبان ایتالیایی مانند سیسیلی، بسیارند واژه‌هایی که به هردو صورت (هم باه و هم با ل) نوشته می‌شوند همچون :

bello = زیبا، قشنگ (برابر **bel** در فرانسه) \rightarrow **beddu** "

بنابراین قاعده‌ی تبدیل **dـ** / **هـ** به **لـ** بسیار کهن‌تر از دوره‌ی ایرانی میانه است و از سویی دیگرمی توان آنرا در بسیاری از زبانها، بیرون از شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی نیز دید.

اما در مورد واژه‌ی " **muδ** " باید گفت که آن در دوره‌ی بسیار کهن‌تر و به شکل مستقل به " مل " تبدیل و به عربی ره یافته (و یاد راه‌یابی به زبان عربی به مل تبدیل شده) چرا که وابسته دانستن این قاعده‌ی تبدیل به شاخه‌ی شرقی زبانهای ایرانی میانه مارا ناچار می‌سازد تا بگوییم " **muδ** " در دوره‌ی ایرانی میانه و در شاخه‌ی شرقی زبانها به " مل " تبدیل و احیاناً به عربی رسیده‌است که چنین امری ناگزیر کهنه‌من متن عربی را تا حدود دوره‌ی سasanی و حتی اوایل دوره‌ی اسلامی پایین خواهد آورد و دواین نکته با توجه به اسناد و مدارک موجود، پذیرفتنی نمی‌تواند بود.

MāL a QOŠ

مُلْكُوس

= باران، باران آخر، باران بهاری (اسم)

Jer	3 : 3	Dt	11 : 14	منتن عبری :
Jer	5 : 24	Job	29 : 23	
Prv	6 : 15	Hos	6 : 3	
Zach	10: 1	Joel	2 : 23	

از این واژه فعل نیز ساخته شده :

مُلْكُوس "Lāqāš" به معنای محصول باران آخر، محصول بهار،

خوشچینی دوم .

Job	24 : 6	منتن عبری :
Am	7 : 1	

* * *

دراوستا چنین آمده است که در پایان هزاره هشیدر - سیصد سال قبل از به دنیا آمدن " او خشیدنمه " رمستان هولناکی پدید خواهد آمد و در مدت سه سال زمین از برف و سرما ویران خواهد شد و موجودات از میان خواهند رفت .

پدید آورنده ای این رمستان هولناک دیومهیبی است به نام **مُلْسَه اوْرْنَه لَدَه** " mahrka ". این واژه از ریشه **مُلْسَه اوْرْنَه** " mahrkūša " به معنای مرگ و تباہی است .

واژه‌ی " mahrkūša " در زبان پهلوی به شکل **مُلْكُوس** " malkuš " / " malkus " (دانیستان مینوی خرد) درآمده است .

بیوستگی میان واژه‌ی عبری " MāLQOS " = باران ، با ملکوش و مهرکوش = دیوبدید آورنده‌ی باران و برف و سیل در متون پهلوی اوستاقابل بررسی است .

دراین میانا . ج . کارنوی واژهی " malkus " را رامی دانسته براین پندار است
 که واژهی مهرکوش در اوستاو مفهوم آن = (تباھی ، نیستی و نابودی) بعدها با واژه و
 مفهوم " malkus " = باران ، مخلوط شده درنتیجه در متون متاخر ایرانی تصور
 یک زمستان سرد جای خود را به اعتقاد به یک باران تباھ کننده داده است (۱)

[E. W. West , in SBE xlvii . 108] دینکرد ۱۲۵، ۳۰۹ نک

۱ - ا . ج . کارنوی . اساطیر ایران . ترجمهی احمد طباطبائی ص ۷۲

NāDāN (NəDāNāH)

لَدْ (نِدْهَا)

= نیام ، غلاف (اسم)

متن عبری : 1ch 21 : 27

" nidhana " : پارسی باستان : سنسکریت " nidana "

" niyam^{nd, m} " : پهلوی : اُسْمَهْ

فارسی : نیام

= گیاه سنبل (سنبل هندی) (اسم)

متن عبری :

Cant 1 : 12

Cant 4 : 13,14

عربی : نرد [نردین ، ناردين] = سنبل ، گیاهی خوشبو

دراصل سنسکریت نام گیاهی است (سنبل) در فارسی " نرد " به معنای تنه و ساقمی درخت آمده است :

نرد چون شاخ و شاخ همچون نرد مودم اندرخور زمانه شده است

(لغت فرس اسدی)

در زبان انگلیسی واژه " spiknard " = (روغن) سنبل هندی آمده است .

= نوشته ، فرمان ، نامه (اسم مذکور)

Esr 4 : 7,18,28 متن آرامی :

Esr 5 : 5

Esr 7 : 11

پارسی باستان :

"niⁿⁱ" = نوشتن (نبشن) پیوند یافته از پیشوند "nipaištanaiy"

به معنای فرود ، پایین که در سروازه های چون نهادن و نشستن و ... دیده می شود ، و

"paiθ" به معنای نگاشتن ، نقش کردن ، برابراوستا :

"pinçātipēc" = زینت "paes" = نگاشتن ، و برابر هندی باستان :

"pesai-pis" = برابراسلاوی کلیسا یی : "pisati" ، برابر کردی :

برابر افغانی : "pōsai - pōs"

"nipištan" ، "nipēstan" : پهلوی

استی : "finssun" ، "fissin" ، "nifista" = نوشته ، خط

بلوجی : "nevišam" و خی : "nibisag"

کردی : "nyvisin" نگارش ، تحریر

شغاني : "nevišam" ساریکلی "nevišam"

از همین ریشه در پهلوی : "pistak" به معنای نقش و نگاربسته ، آراسته شده و در

فارسی نیز به معنای ابلق و دورنگ (۱) و پیس = برص آمده است .

NaViZəBāH (UNəViZəBāH)

نبیبه (نَبِيْبَه)

= انعام ، عطاایا ، هدیه ، بخشش (اسم)

از **בְּנֵבָה** V/BZ V/BZV/BZ از ریشهی **בָּז**

Dan 2 : 16

متن آرامی :

Dan 5 : 17

پارسی باستان : = " bāji "

اوستا : " baj " "bag"

سنگریت : " bhaj " = بخش کردن ، قسمت کردن ، بخش ، بهره ، بخشیدن

فارسی : باج ، باز ، باز

در زبان آرامی حرف " z " به " z " تبدیل شده .

پرداز

PāRaDeyS

(اسم مذکور)

= بوسنان، درختستان، باغ میوه

Cant	4 : 13	متن عبری :
Neh	2 : 8	
Eccl	2 : 5	

در رساله‌های "عهد جدید" (New Testament) به معنای مینو و جنت عدن

به کاررفته است :

Luke 23 : 43

2corinthians 12 : 4

Revelation 2 : 7

این واژه در عبری به معنای باغ میوه‌به ویژه باغ مرکبات است، چنانکه :

پردازناگ PāRaDaSāNOT (اسم مونث) = تربیت و پرورش مرکبات

پردازنا PāRaDaSāN پردازنیت PāRaDaSāNIT پردازنیت = صاحب باغ مرکبات .

در زبان عربی واژه‌ی "پرداز" به شکل "فردوس" درآمده و مفهوم بهشت و "جنت عدن"

را که در رساله‌های "عهد جدید" می‌داشت، حفظ کرده است.

در قرآن مجید چنین آمده :

"الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - سوره‌ی مومنون آیه‌ی ۱۱ "

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نَرْلًا - سوره‌ی کهف آیه‌ی ۱۰۷ "

دواستا دوباره واژه‌ی pairi - daēza = رله‌لا و لدلا

برخورد می‌کنیم (وندیداد، فرگرد ۳ بند ۱۸ او فرگرد ۵ بند ۴۹) و آن پیوندی افتاده از دو بخش

"pairi" (پیشوند) = به معنای گردانگرد، پیرامون، دور و "daēza" از ریشه‌ی

ویدئی " daēz " به معنای انباشتن، رویهم چیدن، دیوارگذاشتن .

برخی از پژوهندگان زبان و فرهنگ ایران چون Benvenist این واژه را شکل مادی کلمه می‌دانند، چراکه برابر پارسی باستان آن باید " paradayadā " = آسايشگاه – کتیبه‌ی اردشیر دوم روی زیرستون باشد) كشف شده در شوش (

این واژه از راه نوشتمه‌های نویسنده‌گانی چون " گرنفون " – در کتاب اکونومیکوس – به یونانی و سپس از این زبان به دیگر زبان‌ها رسیده‌یافته :

" paradis " : paradise فرانسه :
 " pārdās " : paradies آلمانی :
 " pardisu " : اکدی متأخر : در زبان فارسی واژه‌های " پرديس " (۱) و " پاليز " از اين رسيده‌اند .

۱ - این واژه برساخته است .

PeRI ، PeRI

پر' ، پر'

= میوه ، محصول ، ثمره ، نتیجه (اسم)

دربیشتر متون عهد عتیق - آمده است، برای نمونه :

Ge 1 : 11,12,29

Dt 7 : 13

Ge 30 : 2

Dt 26 : 2,10

Ex 10 : 15

Dt 28 : 4

1er 23 : 40

Nu 13 : 26

از ریشه‌ی **پرّا** PāRāH به معنای بارور شدن ، شکفته شدن ، جوانه زدن ، شمردادن

افزون شدن :

Ex 1 : 7

Ge 8 : 17

Jer 23 : 3

Ex 36 : 11

و نیز **پرّا** (۱) PāRāA به معنای میوه دادن و بارور شدن :

Hos 13 : 15

مشتقات دیگر واژه :

پرّا [Dt 29 : 17] PāRāH **پورّا** [Dt 29 : 17] PORāH

به معنای بارور ، شمردار ، حاصلخیز .

PORāT **پورّا** ، PORāT **پورّا**

[Ge 49 : 32] به معنای بارور شونده و

(اسم معنوی) به معنای حاصلخیزی ، نیروی تولید .

۱ - این واژه به معنای وحشی شدن ، خودرویی و نیز آمده است .

پریه یا **پریه** به معنای *PiRəYāH* یا *PəRIāH* بارورشدن . [Ez 19 : 10 , Jes 17 : 6 , Jes 32 : 12]

[Ps 128 : 3]

پریه اربیه به معنای توالدوتناسل ، مقاربت . *PəRIāHURəVIāH*

(فعل لازم) به معنای بارورشدن ، حاصلخیزشدن *HuFIRāH* **پریه** در صیفهٔ موئث *HuFəRĀTāH* **پریه** به معنای آبستن شدن .

(فعل متعدد) به معنای بارورکردن ، حاصلخیز *HiFiRāH* **پریه** کردن ، آبستن کردن .

(اسم موئث) به معنای بارورسازی ، پیوند *HĀFəRĀYYāH* **پریه** باختمه‌ای نروماده .

به گمان نگارنده **پریه** *FORĀT* (رود فرات) نیاز از همین ریشه و به معنا و مفهوم بارآور ، حاصلخیز کننده و است .

در زبان عربی از این ریشه : " وفر " به معنای افزون شدن ، افزون کردن و " وافر " به معنای فراوان و آمده است .

* * *

در اوستاواده‌ی **پریه** " parīk " : " pairikā " پهلوی : " parik " ، سغدی : " pr'yk " ، ارمنی : " parīg " ، پشتو : " pēraī " به معنای زاینده ، بارور است . [زن ایزد زایش و باروری] درباره‌ی واژه‌ی **پریه** " pairikā " در اوستا ، توجیهات و پیشنهادات گونه‌گوئی ابراز شده است :

بارتولومه و نیز کارپیکنتر و هرتسفلد آنرا " زن بیکانه " گونترت آنرا دیسوزن خواهش و لذات شهوانی می‌داند . [آنرا از ریشه‌ی هندواروپایی " pelē " به معنای پرکردن و

انباشت و... دانسته است [۷] گری آنرا "احاطه‌کننده" معنامی کندو...

به نظر این نگارنده تازه‌ترین و استوارترین پنداشتراین زمینه از بهمن سرکاراتی است که در پژوهش خود "pairikā" را در اصل "pairīkā" * پیوند یافته از "parē + kā" "پیشنهادمی‌کند و آن را از بیشه واژه‌ی هند و اروپایی "per" به معنایی به وجود آوردن، زاییدن و... مشتق می‌داند. (۱)

(۲) واژه‌ای لاتینی "pario" به معنای زاییدن، به دنیا آوردن، یونانی "poris" * به معنای کنیز، دختر جوان، فرانسه و انگلیسی "parent" به معنای اصل، ریشه منشاء، پدید آورنده و... از این ریشه هستند.

۱- بهمن سرکاراتی، پری، تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰

۲- "شکل شاعرانه‌ی portis" به معنای کوساله، توله‌ی حیوانات، دختر جوان (معنای استعاری) است.

PāRaTom (HāPāRaTəMIM)

پرگام (הַפְּרָגָם)

(اسم)

= امیر ، شاهزاده ، نجیب ، شریف امرا ، نجبا ، اشرف

متن عبری :

Esth 1 : 3

Esth 6 : 9

Dan 1 : 3

پارسی باستان : پارθava

(پرّش، پهلو، پارت، پارتی) به معنای شریف ، نجیب ، جنگجو.

هندی باستان : pārθava " به معنای شاهزاده ، جنگجو ، پهلوان و ..."

پارسی ، پارسا پهلوان = شاهزاده ،

همریشه با پارس

* امیر ، پرهیزگار ، نجیب و ...

پارسا ، پرهیزگار به کاررفته است .

از این ریشه در زبان عبری واژه‌ی

پرگام

واژه‌ی "Par-tu-ma" در زبان ایلامی "Par-thu-ma" آمده است .

[در این زبان و نیز زبانهای بابلی ، اکدی ، آشوری ، آوای "پارگام" وجود نداشت ، آن به صورت

(۱) "m" ادا می‌شد هاست]

بنابراین واژه‌ی "Parθava" در عربی برابر شکل واژه‌در این زبانهاست و احیاناً

(۲) از یکی از این زبانها به عربی ره یافته

1- R.G.Kent , old persian , P 196

و ا . م . دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه‌ی کریم کشاورز ، یادداشت شماره‌ی ۱۳۶ از

مقدمه و یادداشت شماره‌ی ۱۸۱ از فصل سوم و یادداشت شماره‌ی ۳۱ از فصل چهارم .

۲- گمان نمی‌رود که واژه مستقیماً به عربی رفته باشد چراکه در ره یابی واژه‌های پارسی به

عربی نیازی به این دلگونی نیست .

پارگام = اسب که در اصل سوار معنا می‌دارد از این ریشه است .

| PāRaWāR , PāRaBāR

פָרֶר ، **פָרֶבֶר**

= خانه، اتاق، ایوان کنار معبد (خانه، اتاقی در طرف مغرب مذبح آتشگاه توفت) (اسم مذکور)

متن عبری :

1ch 26 : 18

2R 23 : 11

اوستا : **פָרֶלְלָה** " fravāra " = خانه‌ی تابستانی، ایوان

بالاخانه‌ی در پنجه دار، گنجینه (به معنای خانه‌ی زمستانی نیز آمده)

از ریشه‌ی **פָרָא** " var " به معنای پوشاندن و نهفتن.

پهلوی : **پاروار** " parvar "

فارسی : " فروار "، " فرواره "، " فروال "، " ورواره " و ...

PāT, θəBāΓ - BāΓ

פְּרִיבֶג, -בָּג

طعام ، غذا = (اسم)

Dan 1 : 13,15,16

Dan 11: 26

" Bār " + " Pāt, θ " پیوند یافته از دو بخش

" patiy "  : " patiybaga " پارسی باستان

= پیشوند به معنای بر، بالا، به، بسوی، برای و ... برای اوستا **فَلَدْدَهْدَهْ**

"baga"  + "Práti" سنسکریت , " Paiti "

= بخشنده، برابر اوستا **رلد فرلد** " baros " " bapa " ، یونانی

(Kent) = بخشندہ . " bhāga " = خورنده ، سنسکریت

" Pācati " = پختن برابر سنسکریت و شاید از زیشه‌ی اوستایی " Pak "

برابر پهلوی " *bāg* " ، " *Pāk* "

عربی شده‌ی آن : " باج " (المعرب ، جوالیقی)

فارسي : " با " = آش و ... در واژهایي چون "شوربا " "کدويا " ،

"سکبا" (Ash-Serkha)، ماست با و....

فِرْمَم - فِرْمَم

Piθərām - Gā M

= فرمان ، پیام ، نوشته ، دردورهای بعدی : مُثَل ، ضرب المثل
(اسم)

Dan 3 : 16 متن عبری : Eccl 8 : 11 متن آرامی :
Esth 1 : 20

: Piθərāmā

وبه شکل فِرْمَم

Dan 4 : 14 متن آرامی :

Esr 4 : 17

Esr 5 : 7 , 11

Esr 6 : 11

: " Patiy + gam " پارسی باستان

" (پیشوند) به معنای بر ، بالا ، به ، بسوی ، برای ، برابراوستا لدر صدر

" gam " + " prati " سنسکریت Paiti "

ریشه‌ی گام زدن . برابراوستا گام زدن

اوستا : اوستا . " paitigam " پهلوی :

" Paitām " و " patg/rām "

ارمنی : ارمی : " batgām " فارسی : پیغام ، پیام .

Pāθ aŠe ḥēN

(عبری)

פֶּרֶשׁ ()
پرشن ()

PāRəšē ḥēN

(آرامی)

(اسم)

= رونوشت ، سواد ، مكتوب .

Esr 4 : 11, 23 متن عبری : Esth 3 : 14 متن آرامی :

Esr 5 : 6 Esth 4 : 8

Esr 7 : 11 Esth 8 : 13

پهلوی : ۵۹۵ به معنای سواد ، رونوشت ، رونویسی

pačen

، نسخه برداری .

پهلو

= پاشا ، امیر ، والی

(اسم)

Esr 5 : 3,6,14 : متن آرامی :

Esr 6 : 6,7

عبری :

Dan 6 : 8

" PēXāH "

Dan 3 : 2,27

آشوری :

عربی : " باشا " = امیر

ادی شیر واژه‌ی "باشا" را فارسی و پیوند یافته از "پا" = پا، قدم و "شا" = شاه نوشته (۱)

که توجیهی سخت عامیانه و نادرست است .

برخی دیگر از پژوهندگان واژه‌ی "باشا" را در فارسی کوتاه شده‌ی "پادشاه" دانسته‌اند (۲)

pāša < pādixša < paiti-x-šay

اگرچه این ریشه‌یابی از نظرقوانین زبانشناسی و امکان‌های دگرگونی و اکها و آواها ، درست به نظرمی‌رسد . ولی نگارنده بنا به کهنه واژه در عربی و آشوری و این پندار که واژه در زمانی در آن زبانها به مکارفته که منطبقاً می‌باید شباختی با برابر واژه در اوستا یا یکی دیگر از زبانها هم زمان آن داشته باشد ، فارسی شمردن آن را دشوار می‌بیند .

۱ - الالفاظ الفارسیه المعریبه ص ۱۶

۲ - محمد مقدم و ...

QOF (QOFIM)

کوچ (کوپیم)

(اسم) = بوزینه ، میمون میمونها

1R 10 : 22 متن عبری :

2ch 9 : 21

سنگریت : " kapi " (هوبشمان ص ۸۷)

پراکریت : " kaī " , kavi "

" kavi" , kapi " پالسی :

پهلوی : ون دو = kapik " بوزینه ، (بارها و مارها در بندesh

به کاررفته است .)

فارسی : "کبی" "کبی" = "میمون را گویند عموما و میمون سیاه را خصوصا"

(برهان قاطع)

این واژه افزون بر زبانهایی که اشارت رفت در زبانهای مصری و یونانی نیز دیده می شود .

RāMĀX (HāRāMĀXIM)

لَدْ (لَرْمَبُ، لَهْ)

(اسم)

= مادیان مادیانها

Esth 8 : 10

متن عبری :

عربی : رقم = گله‌ی کاو و گوسفند، چارپا، ستور

رمک = اسب و مادیان که برای نسل باشد. (فرهنگ جامع)

جوالیقی این واژه را فارسی و عربی شده نوشته، اصل آن را "رمک" و "رمه" می‌داند.

(المعرف ص ۱۶۲)

واژه‌ی عربی RēMĀX رانیزبرخی از بروهندگان زبان عربی، از زیشه‌ی فارسی دانسته‌اند.

(هیخل هکدش)

= "ramak"

لَهْو / لَهْوَ : پهلوی

ارمنی : " eramak " ، eram

= "ramma"

افغانی :

. " ramay " ، " ramag "

بلوچی :

فارسی : رم = "رمه و گله‌گوسفند و اسب و غیره نیز آمده است."

رمه = "گله‌گوسفند و ایلخی اسب باشد"

رمک ranak = "رماست و گله‌گوسفند و ایلخی اسب و"

(برهان قاطع)

" ramaka " = " بنابه چه دلایلی Junker " براین نگارنده روش نیست که یونکر

را هزارش و از زیشه‌ی سامی نوشته است . (۱)

1- Junker (H. F. G), The Frahangi Pahlavik.

= اسب تندرو ، اسب اصیل (اسم)

Esth	8 : 10	متن عبری :
Esth	8 : 14	
Mich	1 : 13	
1R	5 : 8	

، "اولد" و به پیروی ازاو "نولدکه" (حماسه ملی ایران) براین پندار بودندکه واژهی عربی Rēxēš باوازهی فارسی رخش = اسب ، بی پیوند نیست . واژهی رخش درفارسی اگرچه به معنای مطلق اسب به کاررفته :

زپشت رخش رسته چون سهی سرو
مر او را روی درمن ، پشت در مزو
(ویس ورامین فخرالدین اسعدگرانی ۱۲۷ : ۶ و تعلیقات نوروزنامه ص ۱۲۲)
ولی بیشتر به معنای "رنگ سرخ وسفید درهم ریخته "آمد . نیزرنگی میان "سیاه وبور"
و اسب رستم را نیز به همین جهت رخش خوانده‌اند . چنانکه مشهور است رنگ اسب
او آمیزه‌ی ازرنگهای قرمز و زرد هی تخم مرغ و سفید و "کلهای بسیار کوچک میان زرد و
قرمز داشت و بیضه و زیردم واژیر چشم تادهن سفید بود که اورا بور ابرش بیضه سفید
می‌گفتند . " (فرسنامه‌ی اسدالله خوانساری به نقل تعلیقات نوروزنامه . ۱۲۱)
به هر حال ، اظهار نظر درباره‌ی پیوندداشتن یا نداشتن این دو واژه با یکدیگر در این شرایط
-کمی مدارک لازم - چندان شدنی نیست .

Rāz (RāzāA)

רֹא

= راز، سر (اسم مذكر)

متن آرامی :

Dan 2 : 18,19

Dan 2 : 27,28,29,30

Dan 2 : 47

Dan 4 : 6

" RāZ " : " AeRāZ ā " : سریانی : عبری :

اوستا : (لدى للسرعه) razah = انزوا ، تنهائي ، دوري

(۱۵۱۴) بارتولومه

سنگریت: **rāhaz** "انزوا، سر، پنهانی"

راشت = "rwšty" = مخفیانه، پنهانی از ریشه‌ی اوراق مانوی به پارتی:

پهلوی: (۱۴) " راز فارسی : " راز

SāR ، SāR

سر، سر

= ریبیس، امیر، سردار و هم به معنای جمع : امرا، روسا و ...
شکل‌های دیگر واژه :

۶۵، ۶۵ سر، سر
در بیشتر متن‌های عبری و آرامی به کاررفته است، برای نمونه :

Ge	21	:	22, 23
Ge	26	:	26
Ge	37	:	36
Ge	39	:	1, 21, 22, 23
Ge	40	:	2-4, 9, 16, 20, 21
Ex	2	:	14

ونیاز از همین ریشه، واژه‌ی سر **۶۵** SēRēN آمده‌است به معنای سرور، ریبیس و ...

Jud	3	:	3
Jud	16	:	5, 8, 18, 27, 30
Jos	13	:	3
1 ch	12	:	19
1 s	5	:	8, 11
1 s	6	:	4, 16, 18
1 s	7	:	7
1 s	29	:	6, 7

اکدی : " سری " عربی : " šarru " = مهترو ...
اوستا : وو لله لله (وو لله لله) **sarañh** سر

[ندو لله لله] ند نفی + وو لله لله = بی سر، بی سردار - فرگرد دوم و ندیده داد

بند ی = سر، سار []

پهلوی : سارداری " sardaria " و در شرح آن
رله‌سارانه " (فرمان داتن) .

سر = ریاست به معنای پیشوا ، ریبیس پیوند یافته از سر = ریاست

، راس + دار (داشتن) [نیوگ ۲۰۲ و یونکر ۷۹]

سارانه " sarañh " در فارسی نو " سار " و " سر " شده .

واژه‌ی " سر " به مفهوم ریبیس ، پیشوا و . . . را می‌توان از ریشه واژه‌ی اوستایی سارانه " har " = نگاهداشت ، حفظ کردن ، نیز دانست .

در موردان و ازه - با توجه به کاررفت گسترده‌ی آن در زبانهای سامی و آریایی و نرفتن این گمان که آن دریکی از این زبانها و ازه باشد . - باید گفت که آن، واژه‌یی است قدیمتر ، که به این هردو دسته از زبانها رسیده به کاررفته .

(اسم) = زمین خشک و سوزان ، سراب

متن عبری : Jes 35 : 7

Jes 49 : 10

سرياني : حَلْبَة شَرَاب " = خشکی و ...

عربی : سراب (وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا لَهُمْ كَسَرَابٌ بَقِيعَةٌ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً -

سوره‌ی نور آیه‌ی ۲۴ ، وَسِيرَتِ الرَّجَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا - سوره‌ی نباء آیه‌ی ۲۰ - قرآن مجید)

فارسي : سراب = زميني شورستان بودكه از دور آب نماید (لغت فرس اسدی)

از دير بازي وازه ، فارسي شمرده شده در توجيه آن پندارهای گفته و نوشته شده است

از آن جمله : سراب مرکب از سريه معنای بالا ، سر ، + آب (الالفاظ الفارسيه المعربيه ،
ادی شير)

Jeffery در فرهنگ لغات دخیل قرآن اين واژه را نياورد و بنابراین آنرا از ربشه‌ی
سامی دانسته است .

در عبری ربشه‌ی شناخته شده‌ی برايش نمی‌توان یافت . اما ظاهرا می‌باید آنرا با واژه‌هایی

چون **זֶרֶב** ZəRāV = آب‌شدگی در اثر گرما ، ذوب شدن ،

שֶׁרֶב SəRāF = سوزاندن ، داغ کردن ،

= در کوره سخت شدن و ... هم‌ريشه دانست .

۵۲ سرپل / سرپل / سرپل

SĀRĀBĀL WĀSĀRĀLeyHON ، BĀSĀRĀLeyHON

= جامد ، تن پوش (اسم)

Dan 3 : 21 متن آرامی :

Dan 3 : 27

بابلی : سرپل " srbla "

سريانى : " šarbolā ", " šrvla "

پاپيروسهامي آرامي : " srblq " عبرى نو : " srblq "

عربى : سروال ، سرويل ، شروال ، سربال

= جامه و تن پوش ، هرنوع پوشش و " زربول " (در لهجه مصري) به معنای لباس ، كفشه ، پوشش .
اعمالی که از اين اسمى ساخته شده :

" سَرَبَلْ " ، " تَسَرَبَلَ " ، " سَرَوْلْ " ، " تَسَرَوْلَ "

این واژه چندبار در قرآن مجید نيز به کار رفته :

..... سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَاسِكُمْ - سورهی نحل آيهی ۸۳

سَرَابِيلُهُم مِنْ قِطْرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارَ - سورهی ابراهيم آيهی ۵۱

يوناني کهن : sarabara و saraBallal

يوناني نو : sarbarites

لاتين : " saraballa ", " sarabara " :

اسپانيايى : " schalwary " " ceroulas " " مجارى " :

بولونى : " šarval " " ترکى " " scharmvvari " :

(Gesenius , Lexicon manuale Hebraicum et chaldaicum....)

پهلوی : " **šalwār** " [شلوار] (مکنی) و به شکل هزوارش

" pērāhan " : s'(!) rbyly "

کردی : " **šalvāl** ", " **šelvār** ", " **šarvāl** "

افغانی : " **šalvār** " : " **بلوچی** " **šalvār** "

استی : " **šavālak** " : " **salbaro** " و خی :

منجی : " **soál** " (هورن)

سمانی : " **šavāl** " : سنگسری :

سرخهی : " **šelvar** " : لاسگردی :

شهرمیرزادی : " **šalvār** " : گیلکی :

فارسی : " **شلوار** " و " **شوال** " = از اروتنبان . (برهان قاطع)

بسیاری از پژوهندگان زبانهای باستانی ایران ، این واژه را از منشاء ایرانی دانسته‌اند ، (۱)

اما در مورد چگونگی ترکیب آن نظریاتی گونه‌گون ابراز شده است :

برخی آن را پیوندیافته از " **شل** " = ران + هوار (پسوندنسبت) نوشته‌اند .

(Horn,Grundriss. 785)

برخی توجیهی عامیانه‌تر کرده ، سربال را شکل اصلی واژه پنداشته ، آنرا پیوندیافته از سر = بالا + بال = قامت شمرده‌اند .

(ادی‌شیر، الالفاظ الفارسیه المعرفه)

اما نگارنده هردو وجه اشتراق واژه را نادرست و دوراز مفهوم اصلی واژه‌می‌داند چراکه

۱ - با توجه به نقشی که از ایرانیان در دوره‌ی باستان چه در ایران (چون نقش‌های گونه‌گون تخت جمشید و ...) و چه در بیرون از سرزمین ایران (چون نقشی که از سه مغ بشارت دهنده‌ی تولد عیسی سانجیل متی باب دوم - در کلیسا‌ی سنت کاترین بیت اللحم دردست است) پوشیدن شلوار آیینی ایرانی است بنابراین واژه‌ی آن نیز خواه ناخواه ایرانی خواهد بود .

برخلاف پندار " Horn " واژه‌ی " شل " = " ران " در ادبیات ایران و زبانهای ایرانی، پیشینه‌بی نمی‌دارد.

تنها شاهدی که هورن برای چنین معنایی بدان اشاره‌می‌کند " شلگ " = " برجستن و فروجستن شاطران بجهت ورزش " نیز هرگز نمی‌تواند گرهی از این کارفروبسته بگشاید، چرا که آن واژه خود، چگونگی روشی نمی‌داردو نیازمند آن است تا مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد. روانشاد علی‌اکبر دهخدا در این مورد چنین می‌پندارد که آن، پیوندیافته از " شا " (شاه) + لنگ است به مفهوم " لنگ بزرگ " (همسان واژه‌های شاه کار، شاه بال، شاه پرو...) واژه‌ی " لنگ " در فرهنگ‌های فارسی به معنای " از بیخ ران تا سرانگشتان پای " آمده است.

(همراه با واژه‌های کردی " link " و " linge " = ران و ساق و " lank " = پا) و به این ترتیب برجستن و فروجستن شاطران از آنجاکه با گامهای بزرگ و بلند همراه است " شالنگ " خوانده شده.

اما به پندار این نگارنده دورنمی نماید که واژه‌های " لنگ " و شلنگ " با واژه‌های کهن " لنچ " (لنجه) " لنجدین " = گام برداشتن و خرامیدن (خرامی از راه تبخترو تکبر و رعنایی، بیرون بردن چیزی از جایی به جایی - دهخدا (همراه با واژه‌های سسفیدی inj $\delta^{\text{z}}\text{inc}$, inj δ^{g}) " پیوند داشته باشد. اما به هر حال معنای اصلی واژه " شلنگ " هرچه باشد نمی‌توان از آن به نام همراهی برای " شل " = ران یاد کرد.

اما در مورد خود واژه‌ی " شل "، باید توجه داشت که این واژه ابتدا در برهان قاطع به معنای ران آمده و در سراسر ادب کهن پارسی به موردی که این واژه‌چنان معنایی داشته باشد بر خورد نمی‌کنیم. همچنان که روانشاد دهخدا نتوانسته است بیقی در گواهی این معنابرا این واژه بیاید.

کمان این نگارنده چنان است که این مفهوم برای واژه‌ی " شل " مفهومی است که با توجه به مفاهیم واژه در زبان عربی (لنگ و کسی که عیوبی در پاداردو نمی‌تواند راه برودو...) در زبان پارسی ساخته و پرداخته شده.

به هر حال ، چگونه می توان پذیرفت که واژه‌ی چون "شلوار" (و شکل‌های دیگر آن) که در فرهنگ و ادب ایران پیشینه می سخت کهن داشته از زبانهای ایرانی به بسیاری از زبانهای دیگر رسیده است از واژه‌ی ریشه گرفته باشد که بیش از دویست و پنجاه سال نیست در ادب پارسی پیدا شده؟

دیگر نکته‌ی چشمگیر اینست که واژه‌ی "شلوار" (و شکل‌های گوناگون آن) چه در زبانهای ایرانی و چه در دیگر زبانها ، همه جامعه‌هم مطلق پوشش و تنپوش و ... می دارد و شکل پازندهزوارش آن نیز " pērāhen " آمده است ، بنابراین در هیچ کجا نمی توان پیوندی میان "شلوار" با "ران" دید تا بتوان احیاناً آن را به ران منسوب دانست و پیوند یافته از "شل + وار" شمرد .

نگارنده چنان می پندارد که واژه‌ی "شلوار" فارسی به مفهوم پارچه و پوشش است که بعدها به عنوان پوشش قسمت زیرین بدن اصطلاح شده به کار رفته است .

همریشه با واژه‌هایی کهن در زبانهای ایرانی ، همچون :

"شال" (۱) "کلیمی بود کوچک و پشمین " (لغت فرس اسدی) " پارچه‌ی که دور کمر یا گردن و ... پیچند . " (دهدخا)

"شالگ" و "شالنگ" = "کلیمی باشد که در زیر فرشها وغیره دوزند (مجمع الفرس سروری) واژه‌ی "شلنگ" که در بیت شاهد ده خدا آمده گرچه بنای پندار مولف ، مفهوم روشنی نمی دارد به پندار نگارنده به خوبی و روشنی می تواند مفهوم بستر ، گستره و ... داشته باشد :

(بدان مرغک مانم همی که دوش برآن شلنگ گلبن همی فنود - رودکی)
"شالنگی" و "شهلنگ" = "ریسمان تاب را گویند و آن شخصی است که ریسمان و طناب خیمه و امثال آن می تابد " (برهان قاطع)

۱- "شال" در زبان عربی (تفسیر الالفاظ الدخلیله فی اللغة العربیه) و نیز در زبانهای اروپایی چون فرانسه . " châle " ، انگلیسی : " shawl " ، ایتالیایی : " scialle " ، اسپانیولی " chal " ، آلمانی : " shawl " به کار رفته است .

"شله" = "نوعی کیسه بزرگ از پشم و موی بز" (فرهنگ لری)

"شله" و "شوله" = "لخت جامه ... یک توب پارچه" و "لتهای که زنان در آیام

حیض در فرج خود نهند" (برهان قاطع)

"شوال" = "شلوار" (برهان قاطع)

"شولا" = "جبهی درویشان"

"شولان" = "کمند و آن ریسمانی است بلند" (برهان قاطع)

"شلیته" = "نوعی پوشش زنان" و ...

واژه‌ی عربی : "شلیل" = "جامه‌ای که پوشیده می‌شود در زیر زره" (شرح قاموس، منتهی‌الارب)

و "پلاس از پشم یا مومی" - پس پالان - پیراهن چه" (فرهنگ جامع) احیاناً از همین ریشه است.

در مور دریشه‌ی این واژه‌هایی توان پنداشت که آن (šāl) شکل دیگر واژه‌ی

یا "šar" (۱) باشد که در زبانهای ایرانی به معنای "جادری رتکین" که بغایت نازک بود

و بیشتر زنان لباس سازند. " (جهانگیری، برهان قاطع) و هم‌ریشه با "شاره" =

" دستار بزرگ و دستار هندوستانی" (برهان قاطع)

و "چیره" = "دستاری که بر سر بیچند" و واژه‌ی اردویی "چیره" = "نواری که دور دستار

بندند. "سار" و "ساری" پوشش زنان هند، ارزیشه‌ی

در سنسکریت به معنای پوشش ، تکه پارچه دراز و ...

همینطور می‌توان آنرا با واژه‌ایی چون "چادر" و "چتر" و ... هم‌ریشه دانست ، از

ریشه " chad " = پوشاندن در سنسکریت (مونیر ویلیامز ص ۴۰۴)

۱ - از این ریشه نیز در زبان عربی واژه‌ایی دیده می‌شود ، چون :

"شار" ، "شور" ، "شوار" به معنای لباس

"شیار" به معنای هیئت ولباس

"استشار" به معنای پوشیدن لباس فاخر.

هریشه باوازه‌های :

" cajür " : فریزندی " řato'r " : روسی

"cāuār" : يېنى : "cādūr" : نطنزى :

" cador " : سرخهی : " cādur " لاسگردی :

" cādär " : شهميرزادی " cādor " و " cur " گيلکي

" chatar " : سنسکریت " cāūär " : سمنانی

به معنای درفش شاهی، چتر شاهی و هم ریشه با واژه پهلوی "śāturvān"

" Tavadia " (shayast ne shayest)

به معنای فرش و "شادروان" و "شادروان" در عربی و فارسی = "پرده بزرگی را کویند

مانند شامانه و ساده کو در بیشتر خانه های ایران ملک و سلطنت بگشند؛ (اصل قاطع)

و "خیمه و سایده" ، سایان، فشنگ و منقش، بساط و فرش کارها به و... "اده خدا)

داب سوت م توان بنداشت که وادعه، " لقا " دوزبانه، اب انس شکاریکه از

"**پادخانه**" (chad) "بازدیدیا" است .

بـ "لـ" تکه کنند به وازهی

به هر حال، بشه آریا، این واده هرچه باشد حه " " وحه " شاد شار شد

هوازهی دیگ، در سخن نگارنده در بیرون نداشتند و از هی "شوار" یا "شل" به مفهوم

دان و همیشه بودنش با وامهای که یادشد (شال، شلوار، شلوان، شله، شبکه، ...).

جف

ToFēT/θ

= آتشگاه (اسم)

متن عبری :

2 R 23 : 11

Jes 30 : 33

Jer 7 : 31,32

Jer 19 : 6,11,12,13,14

" توفت " نام آتشگاهی است در دره‌یی واقع در جنوب غربی اورشلیم (وادی بنی‌هینوم Hinnom) که مردم آن سرزمین پس‌ران و دختران خود را در آن برای مولوخ (مولک) خدای کنون ، صور ، آشورو . . . قربانی کرده می‌سوزانیدند . این واژه کم‌کم مفهوم " دوزخ " پیدا کرد .

آتشگاه " توفت " و دره‌یی که محل آنست گه‌هینوم = دره‌ی‌هینوم نیز نامیده می‌شود . این واژه‌است که همچون خود واژه‌ی " توفت " مفهوم دوزخ پیدا کرده (۱) سرانجام به صورت " جهنم " به زبان و فرهنگ عرب رهیافته یکی از باورهای اسلامی درباره‌ی دنیا پس از مرگ شده (۲)

۱ - در زبان و فرهنگ عبری مفهوم دوزخ با توجه به تعبیرات مختلفی که از این مفهوم در متون " توراه - نوی‌بیم - کتوویم " آمده نام‌هایی گونه‌گون می‌دارد :

(مزمور ۸۸: ۱۲) Avaddon sheol (یونس ۲: ۲)

(مزمور ۱۰: ۱۶) Borshaon shahat (۲: ۴)

(۱۰: ۱۰) Tzalmavet Tit Hayaven (مزمور ۴۰: ۲) (۲: ۱۰) Guehinnom EretzHatahtit (اشیاعا ۳۰: ۲۳)

- ۲ - " در زبان عبری به معنای دره‌است و هینوم نام شخصی که فرزندانش در منطقه‌ی جنوب غربی اورشلیم زندگی می‌کردند و آن منطقه به نام آنان (وادی بنی‌هینوم) بازخوانده می‌شد .

بنابراین " گه‌هینوم " یعنی دره‌یی که در سرزمین بنی‌هینوم واقع است . بقیه در صفحه بعد

اوسنا الله

" tapayti-tap " = گرم ساختن ،

" tafnu " = گرما ، تب .

هندی‌باستان : " tapati - tap " = گرم کردن

پهلوی : صد و هشتاد و پنجم " tāftam " = جوشیدن

گرما = " tapišn " =

ارمنی : صد و هشتاد و شصت " tapišnih " = تپش ، گرم شدگی

ارمنی : " tapak " = اجاق

فارسی : تب ، تف ، تافتن ، تابش و ...

آنچه که می‌تواند گواه پیوندوژه و مفهوم " توفت " باریشه واژه‌ی آریایی " tap/f " باشد اینست که اتفاقها ، (ایوانها) ای کنار مذبح آتشگاه " توفت " نیز نامی آریایی

می‌دارند. این نام **پرور** / **پردر** است که پیش از این بدان اشارت رفت .

دنبالهٔ پاورقی صفحه‌قبل

گفته شده آتشگاه " توفت " در عمق دره‌ی هینوم قرار داشت و انسان‌های در آین آتشگاه سوزانیده می‌شدند. بنابراین گه هینوم " مفهوم چاه (گودی) بی که در آن انسان‌ها سوخته می‌شوند یافت و این ریشه‌ی پنداره‌ای باورهایی گونه‌گون در آن پیهود شد .

در ادبیات تلمودی بنایه اسامی مختلفی که برای مفهوم دوزخ در متون توراه - نوی بیم کتوویم و نیز آنچه که در روایات توراه منقول (روایات شفاهی توراه) آمده و در پیش بدانها اشاره رفت ، تصورویزه‌ی از دوزخ پدیدآمده هریک از آن اسامی ، طبقه‌ی خاص از دوزخ شمرده شد . در اینجا " گه هینوم " نام طبقه‌ی دوم دوزخ است . مفهوم دوزخ کم شاخ و برگه‌سایی فراوان یافت و در چگونگی آن شرح و تفسیرها شد ، اجزایی آن و آنچه که در آنجا بربدکاران خواهد گذشت سخن‌ها گفته و نوشته شد .

سرانجام این واژه و مفهوم به زبان و فرهنگ عرب رسید . (در آثاری که کمابیش از فرهنگ عرب پیش از اسلام در دست است نشانی از مفهوم دوزخ دیده نمی‌شود و دور نیست که اسلام آورنده‌ی این مفهوم در فرهنگ عرب باشد) به حال در زبان عرب و فرهنگ اسلامی " جهنم " با حفظ ویژگی‌های اصلی خودچاهی (گودالی) که انسان‌ها در آن سوخته می‌شوند - شاخ و برگهای فراوان دیگری یافت (که در آن میان نشانه‌هایی از مفهوم دوزخ در فرهنگ ایران دیده می‌شود . گفتنی است که این ویژگی‌های آریایی دوزخ را کمابیش در همان مفهوم بهودی نیز می‌توان یافت) و چنان‌که گفته‌ام دیگری از باورهای دینی مسلمانان درباره‌ی جهان پساز مرگ شد .

	(اسم)	= تنور، کورہ
Ge	15 : 17	متن عبری :
lev	2 : 4	
lev	11 : 35	
lev	26 : 26	
Ex	7 : 28	
Hos	7 : 4	
Jes	31 : 9	

۹۰۰۰

(Zimmern, Akkad, Fremdw, 32)" *tinūra* " : اکدی

"tnura" : ملائكة

عربی : "تنور"

این واژه دوبار در قرآن مجید به کار رفته:

اذا جاء امرنا و فارالتور قلنا احمل سورة هود آيه ٤٢ .

... فَادْجِأْهُ أَمْرَنَاوْ فَارَالْتَّنُورُ - سوره مومنوں آیہ ۲۷ :

علمای لغت این واژه را دخیل در قرآن دانسته‌اند:

اصمعی - بنایه گفتمی سیوطی - المذهب ۱ : ۱۳۵ - آنرا واژه‌ی فارسی دانسته.

این درید - بنایه نوشتی جوالیق - المعراب ۸۴ - نیز آنرا فارسی، میراث نوشته.

^{۳۱۷} **تعالیٰ۔** فقه اللہ۔ آنے اجئے، واهہای مشتک فارس، ۹۔ عدیہ، ۴۶۔ داند۔

فرانکل (Franke) بآنست که واژه‌ی عربی تند از ارامی " Tnura " بود.

گفته شده و آن خودا ریشه و نه ایمان است.

اوستا : " tanūra " (وندیداد فرگرددهشتم)
 پهلوی : " tanūr " = اجاق طبخ
 Glossary, 121)

این نکته سزاوار اشارت است که واژه شناسان زبان عبری این واژه را با نور، NIR، نور آتش، نور روشنی، همراهیش می‌دانند.

مشتقات دیگر این واژه در عربی بسیار است، چون

גָּרָג = MeNoRaH גְּנוּרָה

Ex 25 : 23
Ex 37 : 18
1 ch 28 : 15

9

با این همه چگونگی واژه در زبانهای ایرانی و سامی چنانست که به ناچار می باید با نظر جفری (Jeffery, 92-95) همراه شدو – تابه دست آمدن مدارکی تازه – واژه را نه آریایی و نه سامی بلکه وابسته به زبان مردمی که پیش از ملل سامی و هند و اروپایی در سرزمینی که پس از آن ریاییان و سامیان در آن ساکن شدند – زندگم، کردند، دانست.

zār ، zāl

لار، لار

= پوست (انگور) (اسم)

Nu 6 : 4

متون عبری :

سریانی: zaj " عربی : " زاج "

کردی : "zaj" (ملحنی است که در رنگرزی استعمال می شود .)

نگارنده در هیچ یک از منابع موجود ، ریشه‌یی برای این واژه نیافت ، تنها در برخی از متون ، به فارسی بودنش اشاره رفته (۱)

فارسی : " زاگ " ، " زاغ " = " گوهری کانی که به نمک ماند . برای این گوهر رنگ‌های مختلفی چون سرخ ، زرد ، سبز ، سفید ، سیاه نوشته شده " (برهان قاطع) . امام‌فهم اصلی واژه در فارسی رنگ زرد و کبود است چنانکه چشم زاغ = چشم زرد و کبود . روش نیست که واژه ابتدانام انگور می بوده و از آنجا مفهوم رنگ زرد و کبود (رنگ انگور) را گرفته و بعد به ملحنی که در رنگرزی به کار برده می شود گفته شده یا به عکس به مخاطر رنگ زرد و کبود انگور این واژه در مردم انگورهم به کار رفته است .

شاید این نکته که در بهتر کردن رنگ انگور و کشمش از زاج استفاده می شود در این میان نقشی داشته باشد . هر چندکه این قدمت دور از انتظار واژه (کار رفت در سفر اعداد توراه) ابراز هر پنداری را - تایافته شدن ریشه اصلی واژه - دشوار می سازد .

دو واژه‌ی سنسکریت که در عبری به کاررفته است :

PiTəδāH

פִּתְּדָה

(اسم) = یاقوت زرد و کبود ، زبرجد هندی

Ex 28 : 13,17 متن عبری :

Ex 39 : 10

Job 28 : 19

TuKI

נַכְּבָ'

(اسم) = طوطی (۱)

1 R 10 : 22 متن عبری :

2 ch 9 : 21

۱ - مترجمین فارسی کتاب مقدس این واژه را طاووس ترجمه کرده اند که درست نیست .

اعلام ایرانی درنوشته‌های باستانی

عبری ، آرامی – کلدانی –

توراه ، نوی‌بیم ، کتوویم

AaΔ āLəYāA

آهله

= یکی از سران هامان وزیر خشایارشا

Esth 9 : 8

AaΔ ə Mā θāA

آهله

= یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

Esth 1 : 14

AāH̄əMəθ̄āA

آهله

= کاخی در سرزمین ماد (محل گنجینه‌ی شاهی)

Esr 6 : 2

به پندار نگارنده این واژه با واژه‌ی پارسی باستان (hangamatāne) ha-gamata و واژه‌ی پارسی " همدان " بی پیوند نیست .

AaH̄(X)āšəWeyRoš-Roš

آهله - روشن

Esth 1 : 1, 2, 9, 10, 15, 17, 19 = خشایارشا شاهنشاه هخامنشی

Esth 2 : 1, 12, 16, 21

Esth 3 : 1, 6, 7, 8, 12

Esth 6 : 2

Esth 7 : 5

Esth 8 : 1, 7, 10, 12

Esth 9 : 2, 20, 30

Esth 10 : 1, 3

Esr 4 : 6

Dan 9 : 1

پارسی باستان : " xšayārša (-šan) " ایلامی : " ik-še-ir-iš-šá " اکدی : " hi-ši-,-ar-šá "

AaRIΔāθāA

אֲרִידָה

= یکی از پسران هامان وزیر خشاپارشا

Esth 9 : 8

אֲרִידְ

AaRIΔāY

= یکی از پسران هامان وزیر خشاپارشا

Esth 9 : 9

אֲרִיטֵ

AaRISāY

= یکی از پسران هامان وزیر خشاپارشا

Esth 9 : 9

אֲרַחְבָּלָסָה

AaRaTāH(X)aŠ aS̄aT̄a, SaT̄a

= ارتخشر (اردشیر) شاهنشاه هخامنشی

Esr 4 : 7,8,11,23

Esr 6 : 14

Esr 7 : 1,7,11,12,21

Esr 8 : 1

Neh 2 : 1

Neh 5 : 14

Neh 6 : 13

"Artaxšaga "	پارسی باستان :
" ir-tak-ša-áš-šá' "	ایلامی :
" ar-tak-šat-su "	اکدی :
" artaxerxes "	یونانی :

AāS̥əPāθāA

אַפְּגָן

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

Esth 9 : 7

AaVāΓəθāA

אַבְּגָנָן

= یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

Esth 1 : 10

BiΓəθāA

בְּגָנָן

= یکی از خواجه سرایان دربار خشایارشا

Esth 1 : 10

BiΓəθāNāA, BiΓəθāN

בְּגָנָן . בְּגָנָן

= پرده دار آستان خشایارشا

Esth 2 : 21

Esth 6 : 2

BiZZəθāA

בְּגָנָן

= یکی از هفت خواجه سرای خشایارشا

دَرْپَمْ

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا

DāLəFON

Esth 9 : 7

DāRəYāWēS

دَرِيُّشْ

Dan 6 : 1, 2, 7, 10, 29

شاهنشاه هخامنشی

= داریوش

Dan 9 : 1

Dan 11 : 1

Esr 4 : 5, 24

Esr 5 : 5, 6, 7

Neh 12 : 22

Zach 1 : 1, 7

Zach 7 : 1

Hag 1 : 1, 15

Hag 2 : 10

Esr 6:1, 12, 13, 14, 15

پارسی باستان : "دارنده‌ی نیکی" = dārayavau

= درحالت فاعلی : "dārayavauš"

: ایلامی : "da-ri-ma-u-iš"

: اکدی (بابلی) : "da-ri-ia-muš"

فارسی : "داریوش" = "dārayavau"

HeyΓeyA, HeyΓāY, HeyΓāY

هَيْ . هَيْ . هَيْ

Esth 2 : 3, 8, 15

= یکی از خواجہ‌سرایان حرم خشایارشا

HāMəDāθəA

هـ۷۵

= پدر هامان وزیر خشايارشا

Esth 3 : 1,10

Esth 8 : 5

Esth 9 : 10,24

HāMəN

هـ۷۶

" هامان " (در تمام باب های کتاب استر) پسر همداداتی اجاجی وزیر خشايارشا بود که به قتل عام یهودیان فرمان داد . اما خشاierشا بنابر خواست همسرش استر او را به دار کشید و از کشتار یهودیان جلوگیری کرد . پس از مرگ هامان یهودیان در سراسر ممالک صدوبیست و هفت ولایتی خشاierشا به کشتار دشمنان خویش پرداختند .

این کشتار در روز سیزدهم (۱) ماه اذار روی داد و روز چهاردهم یا پانزدهم بود که دست از کشتار برداشتند و این پیروزی بر مخالفین و نابودی آنهارا جشن گرفتند و چنان بناشد که این جشن همواره در میان بنی اسرائیل برگزار شود .

این جشن که " پوریم " نام دارد هم اکنون نیز در روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه اذار برگزار می شود .

۱ - بنابر قراین و شواهدی چند نگارنده این رویداد را با پندار نحس بودن سیزدهم فروردین (ماه اذار برابر فروردین است) و سنت بیرون رفتن از شهر در میان ایرانیان بی پیوند نمی داند . اگرچه این امر نیازمند بررسی بیشتری است .

הָפֵךְ

= خواجه سرا و ندیم استر

Esth 4 : 5,6,9,10

KoRēš, KORēš

פּוֹרֶשׁ, כּוֹרֶשׁ

Jes	44 : 28	شاہنشاه هخامنشی	کورش ،
Jes	45 : 1		
Esr	1 : 1,2,7,8		
Esr	3 : 7		
Esr	4 : 3,5		
Esr	5 : 13,14,17		
Esr	6 : 3,14		
Dan	1 : 21		
Dan	6 : 29		
Dan	10 : 1		
2 ch	36 : 22,28		

پارسی باستان : " Kūruš " " Kūru " (حالت فاعلی)

و " kūrauš " (حالت اضافه)

ایلامی (کتیبه‌ها) : " ku - raš "

بابلی (کتیبه‌ها) : kūros kura - aš یونانی

KāRaKāS

כּוֹרֶשׁ

= یکی از خواجه‌سرا یا خشایارشا

Esth 1 : 10
www.Ketabha.org

KāRəš̄ NāA

כְּרֶשׁנָא

Esth 1 : 14

یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

MāDāY ، MāDaY

מָדָה ، מָדָא

Esr 6 : 2

مَادٌ . قوم ، سرزمین

2 R 17 : 6

2 R 18 : 11

Jes 13 : 17

Jes 21 : 2

Jer 25 : 25

Jer 51 : 11, 28

Esth 10 : 2

Dan 6 : 1, 9, 13, 16

Dan 8 : 20

Dan 9 : 1

Dan 5 : 28

Dan 11 : 1

1 ch 1 : 5

پارسی باستان :

ایلامی :

اکدی :

یونانی :

فارسی : ماد

۵۱۶۷

MəHUMĀN

= یکی از خدمتکاران خشایارشا

Esth 1 : 10

۵۷۰

MēRēS

= یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا.

Esth 1 : 14

MiθəRəΔāθ

۵۷۱

(۱) خزانه دارکورش

Esr 1 : 8

(۲) یکی از کسانی که اردشیر را ودادشت تا از ساخته شدن

Esr 4 : 7

معبد اور شلیم جلوگیری کند.

MəUMəXĀN (MəMUXĀN)

۵۷۲

Esth 1 14, 16, 21

= یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا

PORāθāA

پُرَجْأ

Esth 9 : 8

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا.

PəRĀS , PəRĀS

۵۷۳ ، پُرس

Esr 1 : 1, 2

پارس . قوم ، سرزمین .

Esr 3 : 7

Esr 4 : 5, 3, 7, 24

Esr 6 : 14

Esr 7 : 1

Esr 9 : 9

Esth 1 : 3, 14, 18, 19

Ez 27 : 10

Ez 38 : 5

Neh 13 : 22

Dan 5 : 28

Dan 6 : 9,13,16,29

Dan 8 : 20

Dan 10 : 1,13,20

Dan 11 : 2

2 ch 36 : 20,22,23

پارسی باستان : " par-šíp " ایلامی : " pārsa " فارسی : " pa-ar-su " اکدی :

ŠāAāŠāΓāz

شیلانج

Esth 2 : 14

= خواجه سرا، نگهبان زنان موقع خشایارشا

ŠeyθāR, ŠeyθāR

شیثر، شیثر

Esth 1 : 14

= یکی از هفت ریبیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا.

ŠāθāRBOZəNāY

شیربوزانی

Esr 5 : 3,6

= یکی از بزرگان ولایت " ماورای نهر "

Esr 6 : 6,13

(منطقه اورشلیم)

TēRēŠ

شتر

Esth 2 : 21

= یکی از نگهبانان آستانهی خشایارشا.

Esth 6 : 2

TĀRēŠIŠ

گرنبهون

Esth 1 : 14

= یکی از هفت رئیس ماد و پارس و مشاور خشایارشا.

TĀTaNĀY

نگن

= حشرپاون (شهربان) ولایت ماورای نهر (منطقه اورشلیم) هنگام شاهی داریوش.

Esr 5 : 3,6

Esr 6 : 6,13

WāŠaTI

اگن

= همسر (ایرانی) خشایارشا ، ملکه ایران

Esth 1 : 9,11,12,15,16,17,19

Esth 2 : 1,4,17

WāYəZāθāA

نگن

Esth 9 : 9

= یکی از پسران هامان وزیر خشایارشا.

ZēRēš

گرنه

Esth 5 : 10,14

= همسر هامان وزیر خشایارشا.

Esth 9 : 13

ZeyθāR

نگن

Esth 1 : 10

= یکی از خواجہ سرایان خشایارشا.

نوشته هایی که در این پژوهش از آنها سود جسته ام :

۱- فارسی و عربی :

- اساطیر ایرانی ۱۳۴۱ ترجمه احمد طباطبائی تبریز کارنی
- الالفاظ الفارسیه المعرفه ادی شیر بیروت ۱۹۰۸
- المختار من صالح اللفه محمد محي الدین عبدالحمید و محمد عبداللطیف السبکی
قاهره
- المغرب من الكلام الاعجمی على حروف المعجم لابن منصور الجواليقی ، به تحقیق و
شرح احمد محمد شاکر ۱۹۳۶
- المنجد اقرب الموارد ،
- ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسعی تهران ۱۳۴۵
- باستانشاسی کتاب مقدس دکتر جان المدر سهیل آذری تهران ۱۳۲۵
- برهان قاطع محمد حسین بن خلف تبریزی بااهتمام محمد معین چاپ دوم ۱۳۴۴
- بخشی از فرهنگ اوستا موبد فیروز آذر گشتب تهران ۱۳۴۷
- بری تحقیقی در حاشیه ای اسطوره شناسی تطبیقی بهمن سرکارانی تبریز ۱۳۵۰
- تفسیر الالفاظ الدخیله فی اللفه العربیه مع ذکر اصلها بحروفه طوبیا العنیسی الحلبي
البستانی چاپ دوم بااهتمام یوسف توما البستانی مصر ۱۹۳۲
- تاریخ تمدن ویل دورانت کتاب اول ، بخش اول ترجمه احمد آرام
- تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز تهران ۱۳۴۵
- تلמוד (گنجینه ای از ...) تالیف راب. دکترا. کهن ترجمه از پیشواع نتن الی و فریدون گرگانی تهران ۱۳۵۵
- خرده اوستا رشید شهردان بصیری ۱۳۱۹
- داستان جم متن اوستا وزند دکتر محمد مقدم چاپ دوم ۱۳۴۱
- شاهنامه مصحح ڈول مول غیاث اللغات چاپ نولکشور (ہند) ۱۸۹۰

- فرهنگ ایران باستان ابراهیم پور داود جلد اول ۱۳۲۶
- فرهنگ بهدینان گویش زرتشتیان بیزد و کرمان جمشید سروش سروشیان ۱۳۴۶
- فرهنگ پهلوی دکتر بهرام فرهادی تهران ۱۳۴۶
- فرهنگ سمنانی، سرخه بی، لاسگردی، سنگسری، شهمیرزادی دکتر منوچهر ستوده ۱۳۴۳
- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین تهران ۱۳۴۳
- فرهنگ عربی جامع گردآورده‌ی احمد سیاح تهران ۱۳۴۲
- فرهنگ کردی مردوخ مردوخ ۱۳۴۲
- فرهنگ کردی مراد اورنگ و صفی زاده (بورکهی) تهران ۱۳۴۸
- فرهنگ گیلکی دکتر منوچهر ستوده ۱۳۴۸
- فرهنگ لری حمید ایزد پناه تهران ۱۳۴۳
- فرهنگ نفیسی دکتر علی اکبرخان ناظم الاطباء تهران ۱۳۲۴-۱۳۱۲
- فرهنگ هزارش‌های پهلوی دکتر محمد جواد مشکور تهران ۱۳۴۶
- فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی رالف نارمن شارپ شیراز ۱۳۴۶
- قرآن مجید با کشف آلات بخط مصباح زاده ۱۳۴۶
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ترجمه‌ی فارسی ۱۹۵۹ بریتانیا
- کارنامه اردشیر باکان تصحیح و ترجمه‌ی محمد جواد مشکور تهران ۱۳۲۹
- کاتها ابراهیم پور داود بمبی ۱۹۲۷
- کاتها ابراهیم پور داود بمبی ۱۹۵۲
- گویش آشتیانی دکتر صادق کیا
- لغت فرس ابوالحسن علی بن احمد اسدی طوسی تصحیح عباس اقبال آشتیاشی تهران ۱۳۱۹
- لغت نامه علی اکبر دهخدا
- معجمیات عربیه سامیه الاب. ا. س. مرمرجی الدومنکی جونیه لبنان ۱۹۵۵
- معجم الغرس محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری پنه کوشش محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۴۰
- واژه نامه بندesh دکتر مهرداد بهار
- واژه نامه طبری دکتر صادق کیا (بیزدگردی) ۱۲۱۶
- واژه نامه گزیده‌های زاداپرم دکتر مهرداد بهار تهران ۱۳۵۱
- واژه نامه مینوی خرد دکتر احمد تفضلی ۱۳۴۸

وندیداد ترجمه فارسی سید محمد علی داعی الاسلام حیدرآباد ۱۹۴۸
 هرمزدانه ابراهیم پورداود تهران ۱۳۱۱
 یادداشت‌های گاتها ابراهیم پورداود بکوشش بهرام فرهوشی تهران ۱۳۳۶
 یستا ابراهیم پورداود بمبی ۱۳۱۲
 یستا (ج ۲) ابراهیم پورداود تهران ۱۳۲۷
 یشت‌ها ابراهیم پورداود بمبی ۱۹۲۸
 یشت‌ها (ج ۲) ابراهیم پورداود بمبی ۱۹۲۸

شماره‌های مختلفی از نشریه‌ی انجمن فرهنگ ایران باستان

1. Altiranisches worterbuch, christian Bartholomae,
strassburg, 1904.
2. A complete dictionary of the Avestan language,
K.E. Kanga Bombay, 1900.
3. Aramic Documents of the fifth centurg B.C.,G.
R. Driver.
4. Bible (The holy Bible) Utah 1938.
5. Contributions a la Dialectologie Iranienne,
Arthur christensen , Vol.1,2 Koben havn 1930,1935.
6. Die aramaeischen Frendwoerter in Arabischen,
Siegmound Franckel Leiden 1886.
7. Ganjeshayagan , Andrzeatrepot Maraspandan,
Madigane chatrang and Andrzekhusroe Kavatan by Peshutan
Dastur Behramji Sanjana Bombay 1885.
8. Geschite der persischen litteratur, paul Horn,
Zweite ausgabe. Leipzig 1909.
9. Grundriss der Neopersischen Etymologie , paul
Horn, Strassburg 1893.
- 10.Hilfsbuch des pehlevi; H.S.Nyberg 2 Bande ,
Uppsala 1928-1931.
11. Lexicon manuale Hebraicum et chaldaicum...,
Gesenius, Lipsix 1847.

12. Les Dialectes d'Awroman et de pawa, Arthur

Christensen Kobenhavn 1921.

13. Larousse du xxe Siecle en six volumes publie

sous la direction de paul Aage Paris 1949.

14. Old persian By Roland G.Kent, New haven 1953.

15. Persian-English Dictionary by steingass.

16. Persische studien.H.Hubschmann, strassburg

1895.

17. Sogdica,W.B.Henning, the Royal Asiatic Society

London, 1940.

18. Sogdian loanwords.W.B.Henning.

19. Supplement aux Dictionnaires arabes ,R. Dozy,

deuxieme edition, 2 Vols leide 1927.

20. The Bundahishn edited by tahnuras Dinshaji

Anklesaria with an troduction by Behramgore tahnuras

Anklesaria Bombay 1908.

21. The Foreign Vocabulary of the Qur an, Arthur

Jeffery Oriental institutes Baroda 1936.

22. The Frahangi Palavik Heinrich F.Junker, Heide-

lberg 1912.

23. The Iranian national epic, th Noldke, or the shahnam ahs tranlated by L.Bogdanov (K.R.cama oriental institute publicatione No.7.).

24. The Complete text of the pahlavi Dinkard, Dhanjishan Meherji Bhai Madan Bombay 1911.

25. The Vendidad Prepared by Ervad Eduljeekersa spjee ANTIA Bombay 1901.

ספר תורה, נביאים וכתובים... הַכְּם

הטובה מהו, בערלן ۱۹۲۷.

היכל הקדש, סלטן פנדלקון,

תל-אביב ۱۹۵۵.

בלוז עברי. יהודא גור.

בלוז הילן, העברית, אליעזר ב' יהודה.

בלוז הפעga. יהאנשע ניסט'ינברג.

בלוז עברי. אנגלי. נשיילס רובןALKALUY.

בלוז עברי. אנגלי. נשיילס רובן גראוסטן.

בלוז עברי. פרסי. סולימן ה' ים

ירזאלים ۱۹۶۶.

وازه‌نامه

واژه‌های عبری و رامی :

Aa Δ āR	۱ ۰ ۳
Aa Δ āRGāZeyR (Aa Δ āRGāZəRYyāA)	۱
Aa Δ āRaKoN	۲
Aā Δ əRāZəDāA	۲
AeΓOZ	۴
AeΓOZAa Δ āMāH	۴
AeΓOZāH	۴
AeΓOZH (X) ə DU	۴
AaH (X) āSəDāRPāN	۵
AaH (X) āSəTəRāN	۷
AāPē Δ ēN (AāPā Δ əNO)	۷
AāPa Ø OM	۸
AāRaGeWāN (AāRaGeWāNāA)	۹
AāRaGāMāN	۹
AāSəPāRaNāA	۱۰
AāZəDāØ (AāZəDāA)	۱۱
AəZāDā (AāZəDāA)	۱۱
BāR	۱۲
BəSāRBāLeyHON (WaSāRBāLeyHON)	۱۲
BZ	۱۳

BZBZ	۲۳
Dāθ (Dāθ)	۱۲
DāTI (T)	۱۲
DāTIUT	۱۲
Dəθ āVāR (Dəθ āVaRāYyāA)	۱۲
DāVāR	۱۲
FoRaT	۲۴
GəΔ āVāR (GəΔ āVaRāYyāA)	۱۲
GāNāZ	۱۴
GəNāZ (GiNəZāYyāA)	۱۴
GāNāZ	۱۴
GeyNeZ	۱۴ ۱۷
GeyNeZ (GəNāZIM)	۱۴
GiNəZāA	۱۴
GiNəZeyY	۱۴
GiZ	۱۷
GəZ	۱۷
GeyZzāA	۱۶
GiZəBāR (HāGiZəBāR)	۱۷
GiZəBāRāYyāA	۱۷
GāZəR	۱
GizzāVəRāYyāA	۱۷
GəZāVəRāYyāA	۱۷

A

HāDāVĀR (HāDāVəRāYYāH)

۱۳

HuFiRāH

۱۴

HiFiRāH

۱۵

HuFəRāTāH

۱۶

HāFəRāYYāH

۱۷

HāHāRāH

۱۸

HāPāRəTəMIM

۱۹

HāR

۱۸ ۱۹

HāRāMāXIM

۲۰

HāRāR

۱۸

HaRāRI

۱۸

HāRəReyY

۱۸

KāRPāS

۲۱

LāQāŠ

۲۲

MūR

۲۲

MēLə

۲۳

MaLəQoŠ

۲۴

MēLətSāR

۲۴

MeNoRāH

۲۵

NāDāN (NəDāNāH)

۲۶

N i R

۲۶

NeyRəD

۲۷

NIR

۲۷

NUR

॥

NəViZəBƏL (UNəViZəBƏH)

॥

PƏRƏA

॥

PaRaBaR

६ - ८ ०९

PƏPƏDeyS

॥

PƏRaDaŞUN

॥

PƏRaDaŞaNIT

॥

PƏRaDaŞaNOT

॥

PaRaH

॥

PoRaH

॥

PORƏH

॥

PaRIdH

॥

PaRI

॥

PeRI

॥

PORIUT

॥

PaRIDHURəVIƏH

॥

PƏRaŞE rəN

॥

PoRaT

॥

POROT

॥

PaRaTom

॥

PƏFUŞ

॥

PiRaYƏH

॥

PāT, θ εBār	۶۱
PiTə Δ āH	۶۲
Pi θ εΓāM	۶۳
Pi θ εΓāMāA	۶۴
Pā θ εŠe ΓēN	۶۵
PēXāH̄	۶۶
QOF (QOFIM)	۶۷
RāMāX	۶۸
RēXēš	۶۹
RāZ (RāZāA)	۶۱۰
SāR	۶۱۱
SāR	۶۱۲
S̄āR	۶۱۳
S̄āR	۶۱۴
tsāR	۶۱۵
tsāR	۶۱۶ + ۶۱۷
šāRaBāL	۶۱۸
SāRāF	۶۱۹
tSāRāF	۶۲۰
S̄ēRēN	۶۲۱
šāRāv	۶۲۲

tSāRāv	۵۱
ToFēT,θ	۵۸
TuKI	۶۳
TāNnUR	۱۰
ZəDāA	۳
ZāΓ	۶۲
ZāΓ	۶۲
ZāRāV	۵۱

واژه های آرامی بیرون از متن مورد پژوهش :

amagoša	۲۲
asprnā	۱۰
a z d	۱۱
gezīrpat	۱
goza	۴
magoš	۲۲
magoša	۲۲
malkus	۲۹
tnura	۷۰
srblq	۵۲

واژه های سریانی :

admās	۲۴
Aērāzā	۴۸
gezīraye	۱
gzīrā	۱
magošā	۲۲
magošayā	۲۲
šārāb	۵۱
šarbolā	۵۲
šrvla	۵۲
Zaj	۶۲

واژه های اکدی :

databra	۱۳
magušu	۲۲
Pardisu	۳۰
šarru	۴۹
tinūra	۷۰

واژه های اوستایی :

āyaPta	۸
azdā	۱۱
bag	۳۲
baj	۳۲
baṛa	۴۱
bar	۱۳ ، ۱۷
bara	۱۳ ، ۱۷
da	۱۲ ، ۱۳
daēz	۳۵
daēza	۳۶
dasa	۲۷
dāta	۱۲ ، ۱۳
dāto-bara	۱۳
duma	۲۰
durdar	۲۰
dūra	۲۰
dvar	۲۴
fravāra	۴۰
gam	۴۲
har	۰۰
harā	۱۸ ، ۲۰
haraiti	۱۸
haraberezaiti	۱۸

jam	۴۲
mad	۳۴
mada	۳۴
mađa	۳۴
madu	۳۴
maga	۲۲
magu	۲۲
mahrka	۳۸
mahrkūša	۳۸
moru	۲۲
morutbiš	۲۲
paēs	۳۳
pairi	۳۴
pairidaēza	۳۴
pairikā	۳۴ - ۳۸
paiti	۴۱ + ۴۲
paitigam	۴۲
paiti-x-šay	۴۴
pak	۴۱
razah	۴۸
sāra	۴۹ + ۵۰.

saran̄h	۴۹۶۰
spar	۱۰
sr	۶۹
tafnu	۵۹
tanūra	۷۱
tap	۵۹
tapayti	۵۹
taē ra	۱۸
uštra	۷
var	۴۰
vičīra	۱
xšaθra	۵
zasta	۲۵
zūta	۳

واژه های پارسی باستان :

apadāna	۸
azdā	۱۱
baga	۴۱
baji	۳۳
bara	۱۶

da	۱۲
dāna	۸
darik (dharik)	۱
daraniya	۱
dātā	۱۲
dūra	۱۰
duvar	۱۱
ganza	۱۴
ganzabara	۱۷
gam	۶۲
mada	۱۳
magu	۱۲
nidana	۱۰
nipaištanaiy	۱۱
pā	۰
paiθ	۱۱
Paradayadām	۱۰
parθava	۱۹
patiy	۱۱ ۶۱
patiybaga	۶۱
patiygam	۶۱
pāva	۰

sprna	۱۰
uša	۷
ušabāri	۶
xšaça	۵
xšaçapāvā	۵
xšay	۵
zūta	۳

واژه‌های سنسکریت :

a dd h a	۱۱
apadhā	۷
bhāga	۲۱
bhāj	۲۲
bhara	۱۶
chad	۵۶۴۰۴
chatar	۶۴
cīrah	۵۷
dāman	۲۰
dha	۱۲
dhaman	۱۲

dhūmā	۲۰
duitār	۲۰
dūra	۲۵
duras	۲۴
dvar	۲۴
jūta	۳
kapi	۴۵
ksātrā	۰
māda	۲۴
maṛa	۲۲
nidhana	۳۰
pacat	۴۱
pār θ ava	۳۹
pinçātipēç	۲۲
prati	۴۱ + ۴۲
rāga	۹
ragavan	۹
rāhaz	۴۸
tap, tapati	۰۹

واژه های پهلوی :

āyaft	۸
āyapt	۸

az d	11
bag	12
dah	13
dām	14
dantān	15
darn	16
dast	15
dāt	12
dātabar	13
datistān	12
dātbar	13
dātwar	13
dāwar	13
dum	15
dumb	15
dut	15
dux ^t	15
duxtar	15
ganj	16
ganjavar	17
ganji šaspikān	16
ganjōr	17
goz	18

kapik	ɛo
magu	ɛv
mai < madh	ɛɛ
malkus/š	və, vɪ
mogupat	vv
nipēstan	vv
nipištan	vv
niyam < n d'm	v.
pačen	ɛv
paitam	ɛv
pak	ɛɪ
parīk	vv
parvar	ɛ.
patg/rām	ɛv
pistak	vv
ramak	ɛɪ
rāz	ɛɪ
rašt	ɛɪ
rwš ty	ɛɪ
sardaria	o.
sardhār	o.
śāturvān	ɔv

spur	۱۰
tāftan	۰۹
tapišn	۰۹
tapišnih	۰۹
tanūr	۱۱
uštur	۷
vičīr	۱
vijīr	۱
zūt	۳

واژه‌های سُندی

δinc	۲۶۰۵۴
δinj	۲۶۰۵۴
χoz	۱۶۰۱۵
χonz	۱۰
χozn	۱۰
maðaxā	۲۶
muð	۲۴
pað	۲۶
pryk	۳۷

واژه‌های یونانی

admas	۲۷
baros	۴۱
daricus	۲
gazzá	۱۶
gázaka	۱۶
gáza	۱۶
kadmeia	۲۷
kleidos	۲۷
kleiss	۲۷
mágói	۲۳
mághos	۲۳
poris	۳۸
saraBalla	۵۲
sarabara	۵۲
strapes	۵
sarbarites	۵۲

: واژه های ارمنی

batgám	۴۲
dât	۱۲
dâtavor	۱۳
eram	۴۶
eramak	۴۶

ganzak	18
gzir	1
juz	8
mog	11
mogpet	13
movpet	13
movpetan	13
pārdās	10
parik	18
spar	1.
tapak	01
včir	1

واژه‌های کردی

۱۰۵

dād	۱۲
dāh	۲۶
deh	۲۶
dest	۲۵
ditān	۲۵
ditt	۲۵
dū	۲۵
dūr	۲۵
dūw	۲۵
duxt	۲۵
gezir	۱
gūz	{
gu'iz	{
klīl	۲۲
lank	۵۳
linge	۵۴
link	۵۴
mei	۲۴
nyvisin	۳۲
pesai-pis	۳۲
šalvāl	۵۳
šarvāl	۵۳
šalvār	۵۳
zaj	۷۴

۲۶	پل	۷	آپادان (نا)
۴۲	پیام	۸	آبیت
۴۲	پیغام	۸	آیفت
۳۲	پیسه	۹	ارغوان
۵۹	تابش	۶	اشتر
۵۹	تافتن	۲	ایوان
۵۹	تب	۴۱	با
۵۹	تف	۳۳	باج
۶۰	تنور	۲۳	بار
۱۵	خرانه	۳۲	باز
۱۵	خرزینه	۲۶	بدخش (بدخش)
۱۲	دات (داد)	۲۶	بدخشن
۱۳	داتوبر		
۱۳	دادور	۲۶	بدست (بدست)
۲۵	دام	۲۶	بلخش
۱۳	داور	۲۶	
۲۵	دختر	۲۶	بلخان
۲۵	در	۲۶	بلست (بالشت)
۲۵	دست	۴۴	پادشاه
۲۶	دغ (دق)	۳۹	پارس
		۳۹	پارسا
۲۵	دم	۴۴	پاشا
۲۵	دمب	۳۵	پالیز
۲۵	دندان	۳۵	پرديس

۵۶	شلیته	۲۵	دود
۵۶۰۵۳	شوال	۲۵	دور
۵۶	شولا	۲۵	ده
۵۶	شولان	۴۸	راز
۵۶	شوله	۴۷	رخش
۵۵	شهلنگ	۴۶	رم
۴۰	فروار	۴۶	رمه
۴۰	فرواره	۴۶	رمک
۴۰		۶۲	زاگ (زاگ)
	فروال	۳	زود
۴۵	کسی (کسی)	۵۰۰، ۴۹	سار
۲۱	کرباس	۵۶	ساری
۲۷	کلید	۱۰	سپری
۱	گزیر	۵۰۰، ۴۹	سر
۱۴	گنج	۵۱	سراب
۱۶	گنجور	۵۲	شادروان ، شادروان
۴	گوز	۵۶	شار
۱	گیزیر	۵۶	شاره
۲۶	لغ	۵۶	شال
۵۴۶۲۶	لنچ (لنجدن)	۵۵	شالک
۲۲	مخ	۵۴	شالنگ
۲۴	مل	۵۵	شالنگی
۲۶	ملخ	۵۵	شر
۲۳	موبد	۶	شل
۲۴	می	۵۴۶، ۵۳	شلنگ
۲۲	نبشن (نوشن)	۵۸۶۵۴	شلوار
۲۱	نرد	۵۰۰، ۵۳	شله
۲۶	نمکدان	۵۶	

۵۲		سرول	۲۶	نمکلان
۵۲		سرويل	۳۰	سیام
۴۹		سری	۴۰	ورواره
۱۰		سفر	۱	وزیر
۵۲	شادروان			
۵۶		شار		واژه های عربی :
۵۵		شال		
۵۲		شرونل	۹	ارجوان
۵۶		شلیل	۵۶	استشار
۵۶		شوار	۲۷	الماں
۵۶		شور	۴۱	باج
۵۶		شیار	۴۴	باشا
۷		فدن		
۳۴		فردوس	۵۲	تسربل
۲۷	قلیمیا (اقلیمیا)		۵۲	تسرونل
۲۱		کرباس	۶۰	تنور
۱۴		کنر	۱	جزیر
۲۳		مجوس	۴	جوز
۶۱		نار	۵۸	جهنم
۳۱	تاردین (نردین)		۱۹	حراة
۶۱		نور	۱۵	خرانه
۳۷		وافر	۱۵	خرن
۳۷		وفر	۴۶	خرینه
۱		وزر	۴۶	رمق
۱		وزیر	۶۲	رمکه
۱		وزار	۵۱	زاج
۱		توزر	۵۲	سراب
۱		موازره	۵۲	سربل
			۵۲	سروال